

از سری مباحثات تدارکاتی کنگره شانزده سازمان



**پیش نویس اساسنامه جدید سازمان
سند پیشنهادی به کنگره شانزده " راه کارگر "**

آرش کمانگر در صفحه 10

**ملاحظات بر بحث اساسنامه و ساختار و
مسئله مزمن فرقه گرانی**

حسین نقی پور در صفحه 11

کارگران خانگی ، حقوق خود را مطالبه می کنند !

Giedre Steikunaite ترجمه: نسرين ابراهيمي

در صفحه 3

**باز آفتاب داغ، باز گرما ! بحثی مجدد
پیرامون آزادی پوشش**

لاله حسین پور در صفحه 4

**یادداشتی در باره دموکراسی و بورژوازی ایران
در پرتو جنبش اخیر ضد استبدادی**

بهروز فراهانی

هنگامی که راجع به مساله دموکراسی (1) در ایران صحبت میشود ، میخان و صاحب نظران غیر مارکسیست یا سوسیال دموکرات ما بلافاصله از جنبشی همگانی که گرایشات بورژوایی در آن نقش تعیین کننده ی دارند یاد کرده و بین این دو مساله یعنی مبارزه برای دست یابی به خواسته های دموکراتیک بورژوایی و حضور سرمایه داران به مثابه یک طبقه در این مبارزه رابطه مستقیمی بر قرار میکنند .

بقیه در صفحه 5

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

**هدی صابر، قربانی تازه اسارتگاه های
حکومت اسلامی !**

هدی صابر، روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی در بامداد روز یکشنبه 22 خرداد ، در اثر عوارض اعتصاب غذا و بی میلالاتی مسولان زندان در انتقال به موقع ایشان به بیمارستان که ساعت ها از درد جانکاه قلبی رنج می برد ، به دنبال شوک قلبی در گذشت .

هدی صابر و امیر خسرو دلیر ثانی دو فعال ملی - مذهبی در پی شهادت هاله سحابی ، در اقدامی شجاعانه در اعتراض به فاجعه قتل هاله سحابی از غروب پنجشنبه 12 خرداد در بند 35 زندان اوین ، بدون طرح هیچ گونه مطالبه شخصی دست به اعتصاب غذا زده بودند.

بر اساس گزارشات پزشکان بیمارستان مدرس ، در صورت انتقال به موقع هادی صابر به بیمارستان و تحت مراقبتهای ویژه ، نجات ایشان از مرگ قطعی بود.

زندان های جمهوری اسلامی که با جدا کردن فعالین سیاسی از فعالیت های اجتماعی ، به یک معنا آنان را زنده به گور میکند ، علاوه بر این با انواع فشار ها در زندان ها ، سلامتی روحی و جسمی زندانیان را به طور مداوم به مخاطره می افکند و با ایجاد فاجعه های از نوع مرگ هاله سحابی و هدی صابر جان آنان را زیر تهدید قرار می دهد.

در چنین شرایطی مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و علیه شکنجه و اعدام اهرم مهمی در مبارزه علیه استبداد است . در همین رابطه تاکید بر بازدید یک هیئت بی طرف بین المللی از زندان های ایران مطالبه ای است که برای آن باید در داخل و خارج کشور جنگید و نیرو جمع کرد.

ما همچنین در گذشت هدی صابر را به خانواده ، آشنایان ، همکاران و همفکران ایشان و کلیه زندانیان سیاسی تسلیت میگوئیم و معتقدیم که مبارزه و مقاومت هدی صابرها و کلیه زندانیان سیاسی نقش موثری در تقویت مبارزه علیه استبداد بر جای میگذارد.

23 خرداد 1390

تاکتیک، حکمت های نهفته در یک نظرسنجی!

تقی روزبه

صفحه فیس بوک 25 بهمن اخیرا نظرسنجی بزرگی را به عمل آورده است که گزارش آن در سایت های متعلق به این جریان از جمله جرس و تحول سیزو... منعکس شده است.* برطبق این گزارش نزدیک به 14000 هزار نفر در این نظرسنجی شرکت کردند که بیش از ده هزار نفر آن از داخل کشور و بقیه از خارج کشور بودند. سوالات و پاسخ ها را می توان در گزارش زیر مشاهده کرد:

نتیجی که برپیشانی این گزارش آمده عناوینی چون "تظاهرات خیابانی بهترین روش اعتراضی" ، به "اعتراضات در خیابان ادامه می دهیم" و... و نظایر آنست که البته چنانکه خواهیم دید چندان انطباقی هم با نتایج گزارش ندارد.

بقیه در صفحه 2

تاکتیک، و حکمت های نهفته ...

آن چه که در این جا مورد توجه این نوشته است اولاً نگاهی به نتایج برآمده از این نظرسنجی پیرامون دو سؤال عمده مربوط به انگیزه شرکت در اعتراضات و اشکال مناسب اعتراضات است و ثانیاً نقدی به شیوه نظرسنجی و نتیجه گیری از آنهاست که در تناقض با نتایج آن و به نوعی مصادره به مطلوب است.

مقدمتا باید اشاره کنم که صرفنظر از سایر اشکالات، نفس نظرسنجی توسط جریانی پیرامون سیاستهای متخذه و مورد حمایت خود که از قضا مدتهاست که مورد چالش و چون و چرا قرار دارد، نمی تواند چندان منبع مطمئن و بیطرفی برای عموم در بازتاب دادن واقعیت های اجتماعی تلقی شود. حتی اگر فرض بگیریم که این غیر بیطرف بودن هیچ شبهه ای هم در ارقام ارائه شده به وجود نیاورده باشد، باز هم نمی توان ردیای نقض بیطرفی را در نوع طرح سوالات نادیده گرفت. به عنوان نمونه می توان به این جنبه از چگونگی طرح سؤال ها اشاره کرد که صرفاً ناظر بر انگیزه شرکت کنندگان است و طبعاً از همان اول کسانی را که مخالف رژیم هستند ولی هم چنین مخالف سیاستهای فراخوان دهندگان هستند را بیرون از این نظرسنجی قرار می دهد. و حال آنکه درست تر آن بود که در گرفتن جامعه آماری نمونه در میان مخالفان حاکمیت، میزان مخالفین و موافقین تاکتیکهای پیشنهادی هم روشن می شد تا کمابیش قابل تخمین به جامعه واقعی می شد و درکی بالنسبه واقع بینانه از فضای عمومی و روحیات و واکنش های مردم در برابر این تظاهرات ارائه می کرد. اگر از این نوع اشکالات هم بگذریم، به معضل چگونگی سوالات مطرح شده می رسیم:

در سؤال مربوط به انگیزه شرکت کنندگان در تظاهرات تنها می توان دو سؤال و دو گزینه روشن و شفاف را یافت که ناظر به سرنگونی نظام سیاسی فعلی و یا ایجاد زمینه برای اصلاح تدریجی نظام سیاسی در چهارچوب قوانین فعلی است. پاسخ مثبت به گزینه نخست چنانکه در نمودار زیر دیده می شود شامل 38% از پرسش شوندهگان است و حال آن که پاسخ مثبت به سؤال دوم شامل 4% است:

درواقع همان دو سؤال فوق برای روشن کردن رویکرد نظردهندگان نسبت به انگیزه و هدفشان از شرکت در اعتراضات کافی بود. با این وجود طراحان نظرسنجی با وقوف به رویکرد عمومی نسبت به نظام حاکم، برای کم رنگ کردن رأی قاطع سرنگونی و ادعای خویش در مورد جنبش، ترجیح داده اند که سه سؤال غیر شفاف و مبهم را نیز به سوالات اصلی بیافزایند تا با امکان تقسیم کردن نظرات بین آنها قدرت مانور خویش را افزایش داده و بتوانند نظر موافق اکثریت پرسش شوندهگان، و بطور ضمنی اکثریت جامعه، نسبت به اصلاحات در نظام موجود را از درون سید نظر خواهی بیرون بکشند! همانطور که مشاهده می شود سوالات انحرافی در این مورد عبارتند از: پیگیری اهدافی که در منشور سبز مطرح شده اند، پیگیری مطالبات دموکراتیک مانند انتخابات آزاد، حقوق شهروندی و آزادی مطبوعات، گسترش آزادی های فردی، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی.

براستی فرق بین منشور سبز (آنهم به شکل سؤال مبهم و کلی پیرامون یک سند چند صفحه ای و با مواد و مضامین متعدد و گوناگون) و گزینه اصلاحات در چهارچوب قوانین موجود (یعنی همان تأکید بر قانون اساسی بی تنازل مورد نظر سند) چه فرق اساسی و مضمونی با هم دارند که طرح چنین سؤال متمایزی- آنهم در عرض دو سؤال اصلی- را اجتناب ناپذیر کرده باشد؟ یا اگر کسی هم طرفدار سرنگونی باشد و هم طرفدار انتخابات آزاد و حقوق شهروندی و آزادی مطبوعات، و این ها را مغایر هم نداند به این گزینه چه جوابی باید بدهد؟ در واقع با چنین شگردی طرح سؤال و شوق مربوط به انگیزه سرنگونی عملاً در مقابل پیگیری مطالبات دموکراتیک مثل آزادی مطبوعات و یا حقوق شهروندی و غیره قرار داده شده است که ذاتاً چنین تقابلی بین آنها وجود ندارد. با چنین شگردی است که نظرسنجان به خیال خود توانسته اند نظر قاطع 38% مدافع سرنگونی

در برابر 4% مدافعان رفرم در چهارچوب نظام را از شفافیت انداخته و با سرریز کردن دلخواهی پاسخ های سوالات مبهم و حاشیه ای بسود اصلاح در نظام، آن را با رقم 66% در برابر گزینه سرنگونی قرار دهند! این ترتیب از طریق بازی با ارقام و آمار و دیپوشش آن شاهد تلاشی هستیم که شعار سرنگونی اصل ولایت فقیه و نظام را در محاق برده و حامیان خود را در مقام اکثریت جامعه می نشانند. با مشاهده چنین ترفندهایی این سؤال مطرح می شود که برآستی هدف برگزار کنندگان این نظرسنجی چه بوده است؟ خدمت به نظام و سردمداران حاکم یا خاک پاشیدن به چشم مردم؟ روشن شدن حقیقت یا پوشاندن آن؟ آیا می خواسته اند نظرات مردم را مدنظر قرار دهند یا از صندوق هر آنچه را که تمایل دارند بیرون بکشند؟ هدف از قراردادن مدافعان سرنگونی در اقلیت چه رابطه ای با تلاش برای هموار ساختن راه آشتی و کرنش در برابر قدرهای حاکم دارد؟ البته چنین اقدامی جز تلاشی مذبوحانه برای پوشاندن شکاف بزرگ موجود بین واقعیت ساختار شکن جنبش با رویکرد مدعیان رهبری جنبش، و با هدف ترمیم و نجات نظام دچار بحران موجودیت نیست. اگر آنها ریگی به کفش نمی داشتند، نیازی به این گونه نظرسنجی ها و تحریف نتایج آن نبود بلکه می توانستند واقعیت عیان رویکرد جامعه نسبت به نظام حاکم را با شفافیت و قاطعیت بیشتری در همان گزارش های دریافتی خود از فریادهای های شبانه مرگ بر استبداد و مرگ بروایت فقیه، از شعارهای دهها و صدها اعتراض خیابانی در طی این دو سال و از دهها و صدها مقاله و گزارش جوانان و دیوار نویسی ها و دهها و صدها نشانه های صریح دیگر دریابند. نگاهی به نتیجه گیری در مورد اشکال مبارزه در این مورد هم شاهد گزارش زیر هستیم:

چنانکه در نمودار فوق مشاهده می شود رتبه نخست رانگ آبی را مدافعان برنامه ریزی برای اعتصاب های فراگیر و نافرمانی های مدنی با 47% تشکیل می دهد و رتبه دوم را رانگ قرمز- پیگیری جنبش آگاهی بخش با 31% و بالآخره رتبه سوم را تظاهرات خیابانی- رنگ سبز- با 27%.

با این همه در این جا نیز شاهد تحریف نتایج نظرسنجی به سود امیال سیاسی خود هستیم. چرا که متولیان آمارگیری در این مورد هم ترجیح داده اند که با حذف نتایج گزینه اول و دوم نظرسنجی صورت توسط خود، گزینه سوم را برکشند و با پیش فرض قراردادن تظاهرات خیابانی آن را با عنوانی هم چون "ادامه تظاهرات خیابانی بهترین روش اعتراضی" بر پیشانی سایت های خود درج نمایند. مثلاً سایت جرس در این مورد چنین نگاشت: *جرس: نتایج نظرسنجی بزرگ صفحه فیس بوکی ۲۵ بهمن در مورد شیوه های اعتراضی خرداد ماه منتشر شد و مطابق آن پاسخ دهندگان، تظاهرات روزانه به صورت رالی اعتراضی را به عنوان بهترین روش ادامه اعتراضات در خرداد ماه با ۵۷٪ آرا انتخاب کردند.*

اگر قرار است تاکتیک های گزین شده ربطی به نظرسنجی نداشته باشد آن گاه این پرسش مجدداً مطرح می شود که فایده این نظرسنجی چیست و با چه انگیزه و هدفی صورت گرفته است؟ صرفنظر از این که انگیزه و هدف چه باشد، واقعیت شکاف موجود بین مطالبات بدنه جنبش و متولیان سبز جنبش، که مدعی بازتاب فضای و واقعیت های داخل کشور هستند، چنان برجسته است که حتی این گونه نظرسنجی های هدفمند نیز قادر به پوشاندن آن نیست.

25-03-1390 -15-06-2011

taghi_roozbeh@yahoo.com

* گزارش کامل و نمودارها را می توانید در لینک زیر مشاهده کنید

<http://www.rahesabz.net/story/38309/>

کارگران خانگی ، حقوق خود را مطالبه می کنند !

از اول تا هفدهم ژوئن صدمین نشست کنفرانس بین المللی کار برگزار می شود.

کارگران خانگی که در منازل دیگران کارگری میکنند هنوز هم به حاشیه رانده می شوند. آنها معمولاً زنانی با پیشینه فقر می باشند که برای یافتن شغل با انتخاب خیلی کمی روبرو هستند. در پلاتفرم مطالبات کارگری که توسط شبکه بین المللی کارگران خانگی (WNID) منتشر شده، آمده است که: "آسیب پذیرترین اعضای جامعه یعنی، کودکان، کهنسالان، بیماران و از کار افتادگان برای مراقبت به دستان ما به امانت سپرده میشوند. ما چارو و تمیز میکنیم، ظرفها را شسته ، کار رختشویی را انجام میدهم، خرید و آشپزی کرده، باغبانی میکنیم و بسیاری وظایف دیگر خانگی را انجام میدهم."

اما این دهها میلیون کارگری که چندین وظیفه را باهم انجام میدهند، و بدون آنها بسیاری از جوامع و اقتصادها نمی توانند بسادگی کارکرد داشته باشند، عمدتاً دیده نمیشوند و حقوقی را که دیگر کارگران دارند از آنها دریغ میشود. سهم کار آنها در اقتصاد غالباً جدی گرفته نمیشود، یا اغلب تحت عنوان "گسترش کار بدون دستمزد خانگی" رد می شود. بدون حمایت قانونی، این کارگران در مقابل استثمار، سواستفاده و بردگی آسیب پذیر هستند. اکنون کارگران خانگی خواهان گذاشتن احترام به حقتشان هستند. آنها کلفت یا نوکر، پیشخدمت یا خادم یا کمک کننده نیستند. آنها کارگر هستند، و در سراسر جهان سازماندهی شده اند که بعنوان کارگر شناخته شوند.

در کنفرانس سازمان جهانی کار (ILO) ، که در ماه ژوئن امسال در سوئیس برگزار می شود، دولت‌های عضو، کنوانسیون حقوق کارگران خانگی را مورد بحث قرار خواهند داد.

کارین پاپه، هماهنگ کننده شبکه جهانی کارگران خانگی (IDWN) میگوید، از آنجایی که کارگران خانگی در بعضی از کشورها مشمول قانون کار و برنامه و طرح های اجتماعی نمیشوند، این طرح به معنای تغییر عظیمی است. او میگوید که واکنش بسیاری از دولت‌ها حتی هند و چین مثبت بوده است، هر چند آنها شکایت دارند که قطعنامه بسیار توصیفی است. موقعیت سایر دولت‌های عضو متفاوت است ، که شامل حمایت مشروط اتحادیه اروپا برای یک پیمان نامه حداقلی و نیز مخالفت شدید کشورهای خلیج، سکوت نپال و سریلانکا با وجود حمایت قوی می باشد . بهانه های آنها هم متفاوت می باشد و از مخالفت با یک سند پر از الفاظ گرفته تا این ادعا که قوانین در خانه های خصوصی نمی تواند اجرا شود.

کارین پاپه میگوید: "یک معاهده نامه جهانی، استانداردهای جهانشمول را مشخص میکند." او تصدیق کرد که انتظار تغییرات در آن وجود دارد، اما عقب نشینی ای در کار نیست. کارگران خانگی، در عمل براحتهای مورد بی توجهی قرار میگیرند. برای این کارگران که حتی کارشان بعنوان کار مناسب برسمیت شناخته نمیشود، حقوق کارگری (مثل حق تجمع آزاد، قرارداد شغلی، دسترسی به خدمات پزشکی و آزادی تغییر مکان)، رد میشود.

پیمان نامه پیشنهادی، همه کارگران خانگی را در بر میگیرد، تمام وقت و پاره وقت، تبعه و مهاجر؛ متن پیش نویس همچنین کارگران خانگی مهاجر بدون سند را نیز شامل می شود. با توجه به این واقعیت که اکثر کارگران خانگی زن هستند، حمایت و حراست از حقوق زایمان نیز مورد تاکید ویژه قرار گرفته است.

هر چند در رابطه با کار خانگی، در چند مورد مجرد خوب عمل شده است مثلاً آفریقای جنوبی حداقل دستمزد را برای کارگران خانگی بکار می برد، ویا تانزانیا کارگران خانگی را مشمول طرح تامین اجتماعی کرده است. اما کمپین سازمان جهانی کار یعنی کار شایسته برای همه ، همه کارگران خانگی را شامل می شود؛ از اینرو لازم است که این پیمان نامه برای کارگران خانگی به یک واقعیت تبدیل شود.

New Internationalist
domesticworkerrights.org

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 49 - 40 - 66851310

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://biphome.sprav.se/radiohambastegi>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوماً مواضع سازمان ما نیستند .

باز آفتاب داغ، باز گرما ! بحثی مجدد پیرامون آزادی پوشش

طرف داران و مخالفین حجاب می توانند این بحث را چه به لحاظ تاریخی و ریشه به وجود آمدن آن، چه به لحاظ سیاسی و ایدئولوژی بررسی کرده و بر این پدیده روشنائی افکنند. ما نه تنها 33 سال است که دیر کرده ایم، بلکه می بایست این بحث را از همان زمان که حجاب به ضرب زور از سر زنان برداشته شد، آغاز می کردیم. اختلاف بر سر پدیده حجاب و بحث درباره آن، اختلافی ست مثبت و آگاه گرانه. از ارانه این بحث به دلیل واگرایی در جامعه و عدم هم دلی نهراسیم. در این جا باید تأکید کرد، به دلیل مخالفت بخش بزرگی از دختران و زنان با حجاب اجباری، سکوت در مقابل آنان نیز به واگرایی در جامعه دامن می زند. این واگرایی واقعیت موجود بوده و حضور ملموس دارد، پس بیاییم به طور شفاف این بحث را باز کنیم.

ممنوعیت برقع در فرانسه

اگر دولت فرانسه برقع را ممنوع اعلام کرده، نه به خاطر زنان و تحقیری که از این راه می شوند، بلکه صرفاً ترس از بنیادگرایی است که به شکل تروریسم خودنمایی می کند. تو گویی بنیادگرایی و تروریسم زیر برقع زنان سازمان دهی می شود. سنوال این جاست، مردان را که شاید 90 درصد تروریست ها را تشکیل می دهند، چگونه می خواهد بدون برقع شناسایی کند؟

جوامع امپریالیستی از بررسی دلایل رشد تروریسم، بنیادگرایی و به همان نسبت حجاب و برقع طفره می روند و چنین مظاهری را نه معلول، بلکه عامل می دانند و نقش سیاست های استثمارگرانه خود را که مستقیم و غیر مستقیم به تروریسم و سایر نشانه های آن دامن می زند، پشت پرده دمکراسی دروغین خود و اشاعه عدالت تزویری خود در جهان مخفی می کنند.

درثانی فرهنگ حجاب و برقع در آن بخش از مسلمانان افراطی آن چنان رسوخ کرده که با ممنوع کردن آن تنها دختران و زنان را از تحصیل و یا حتی زندگی در کشورهای اروپایی محروم کرده و همین دختران به دلیل ممنوعیت برقع، بسیار بیشتر از گذشته به طور مخفیانه به کشور خود فرستاده شده و هر چه سریع تر به تیغ "ختنه" و نقص عضو جنسی محکوم گشته و هرچه زودتر به ازدواج اجباری با مردی هم سن پدر خود در می آیند.

شاید این قانون بسیاری از دختران و زنان را که به ضرب زور از جانب پدران، برادران و همسران شان برقع بر سر می افکنند، خوش حال کند و بسیاری از مردان را عصبانی، اما نتیجه این که بسیاری از همین زنان دیگر اجازه خروج از خانه را پیدا نخواهند کرد.

نتیجه تلخ این قانون نشان می دهد که مبارزه سرکوب گرانه با یکی از مظاهر تحقیر زنان نیز به ذلت بیشتر زنان منجر می شود. چنین امری خود نشان گر ناصحیح بودن این نوع مبارزه است.

آزادی پوشش یا حجاب؟

برای مقابله با حجاب اجباری ابتدا می بایست برای آزادی پوشش جنگید. هم چنان که برای آزادی مذهب و ایدئولوژی، آزادی عقیده و بیان و هر آزادی دیگر جنگیده می شود. هم زمان و موازی با آن می بایست بحث های ریشه ای و روشن کننده درباره چگونگی و چرایی پدیده حجاب را آغاز کرد. نه تنها درباره حجاب، بلکه درباره مذهب نیز می توان دامن زد و از آن نترسید. ترس از به هم ریختن وحدت در جامعه، ترس از "کفرگویی" و طرد شدن از جمع و..... واقعیت این است که طرف داران آزادی پوشش، حجاب را نیز در خود جای می دهند، این اما طرف داران حجاب هستند که آزادی پوشش را برنمی تابند.

باید روشن باشد که ما هنوز در امروز زندگی می کنیم. امروزی که حجاب هم چنان اجباری است و با سرکوب بر سرها هموار می شود. امروزی که آزادی هنوز در زنجیر حکومت تکه پاره می شود. هنوز حکومتی تمامیت گرا و دیکتاتور داریم و با یک حکومت سکولار فاصله زیادی داریم. امروزی که انتگراسیون در جامعه بی معنا و بی هویت شمرده شده و تنها یک رشته نازک از مذهب اسلام بر تمامی آحاد جامعه حکومت می کند. بنابراین محور بحث را بگذاریم روی مقابله با وضعیتی که امروز عرصه زندگی را تنگ کرده است. برای فردایی که سکولاریسم پیاده شود، بحث فراوان است.

دوباره آمد فصل تابستان. به جرئت می توان گفت که در هیچ جای دنیا، فصل تابستان و گرما الزاما با فصل سرکوب، کتک و دست گیری همراه نمی شود. شاید به طور اتفاقی، جامعه ای توسط دیکتاتوری حاکم بر آن، دریک تابستان داغ سرکوب گردد، اما در کشور ما یک دور مسلسل است که هر سال اتفاق می افتد. هر تابستان و هر هجوم گرما نیروهای سرکوب را هدف مند به خیابان ها می ریزد تا زنان و دختران "بدهجاب" و گاها پسران را نیز دنبال کرده، آن ها را کتک زده، تحقیر کند، جریمه ببندد و یا به زندان بیاندازد. و هر سال همین داستان تکرار می شود.

رژیم جمهوری اسلامی بعد از 33 سال هنوز نتوانسته اجرای این حکم اسلامی را در جامعه تثبیت کند و هم چنان در حال جنگ است. آن هایی که با میل و خواسته و اراده خود حجاب بر سر دارند، به جای خود. اما بیایید آمار بگیریم که چند درصد جامعه ضد حجاب اجباری هستند. طبعاً نیروی عظیمی در آن جای می گیرد. نیرویی که هرگز به حساب نیامد و هرگز سازمان دهی نشد و خواسته های شان به هیچ انگاشته شد. گویی مطالبه آزادی پوشش یکی از درخواست های (بخشی) جوانان ما نیست. و اگر هم هست، لابد ارزشی ندارد و نباید برایش برنامه ریخت، نباید تئوریک بحث کرد و می باید سکوت کرد. چرا که مقابله با حجاب در جامعه ما تابو است. اما جالب این جاست که 33 سال است که با این تابو مبارزه می شود، اما جنبش های اجتماعی و مدنی ما و مهم ترین شان جنبش زنان، یا به تابو بودن آن دامن می زنند و یا با سکوت از کنار آن می گذرند. سکوت را آن گاه می شکنند که بحثی جدی در مقابل حجاب گشوده شده و در چنین حالتی با توسل به استدلال های گوناگون نشان می دهند که جامعه طرف دار حجاب بوده و گویا با میل خود حجاب را برگزیده است و فراموش می کنند که این خواست نه تنها برحق است، بلکه یکی از داغ ترین و مؤثرترین مطالبات برای سازمان یابی جنبش های مدنی و اجتماعی جوانان است.

اگر استدلال این است که مطالبه آزادی پوشش منحصر به بخش معینی از جامعه است و نه همه. مگر مطالبات دیگر نیز چنین نیستند؟ بسیاری از درخواست هایی که مطرح می شوند، به بخش کوچکی از جامعه تعلق دارند و هنوز در تمام بخش های جامعه مطلوبیت خود را به اثبات نرسانده اند.

بحث بر سر حق آزادی پوشش است. درچنین بحثی، حجاب نیز در همین زمره قرار می گیرد. هر کس آزاد است خود را در چادر و چاقچور بپوشد یا به هر صورتی که مایل است لباس بر تن کند. اما این امر نیزنافی شروع بحث بر سر دلایل و ریشه های وجودی حجاب نیست. جامعه ای که ارزش ها، مفاهیم و تابوهای حاکم را به بحث نگذارد و مورد سنوال قرار ندهد، جامعه ای ست مرده و ایستا. چنین جامعه ای وجود خارجی ندارد، چه بخواهیم، چه نخواهیم. نمی توان به بهانه تعامل، هم زیستی و وحدت، بحث درباره حجاب را به پستوها راند و سکوت اختیار کرد و نه تنها سکوت، بلکه در مقابل هر بحثی که حجاب را به چالش می کشد، ایستاد و آن را تئوریزه کرد و آنقدر چشم ها و گوش ها را بست که گویی، حجاب پوشش اختیاری زنان ایران بوده و صد لعنت به رضا شاه (که با هزار لعنت نیز موافقم!) که این پوشش را به اجبار از سر زنان برداشت!

بیایید یک بار برای همیشه روشن کنیم که تمام مصائب ما از ارزشی به نام "وحدت" و تابویی به نام "اختلاف" است. چرا؟ چون اختلاف مترادف است با جنگ، زد و خورد، خشونت و جدایی. و وحدت یعنی دوستی، یک دستی، و همه با هم. واگرایی نفرین می شود و عدم هم دلی خیانت محسوب می گردد. غافل از این که هیچ وحدتی بدون سرکوب، بدون دیکتاتوری و بدون اطاعت یا سکوت حاصل نمی شود. اختلاف یعنی مخالف یک دیگر بودن. یعنی حق مخالفت داشتن، یعنی دو جنبه یک حقیقت را آن قدر باز کنیم تا نتیجه دیگری از آن بگیریم. یک قانون طبیعی به نام تز و آنتی تز و سنتر را خوب می شناسیم، اما در حوزه نظری، ایدئولوژی و غیره اختلاف را برنمی تابیم و از نتیجه باشکوه برخورد دو نظر مخالف واهمه داریم.

یادداشتی در باره دمکراسی و ...

کمی در این باره مکتب کنیم. مسئله اینجاست که به لحاظ جامعه شناسانه واقعا علمی در جوامع سرمایه داری ای که اشکال تولیدی پیشین به تمامی از میان برداشته شده اند، ما طبقه مستقلی به نام "طبقه متوسط" نداریم. در یک جامعه سرمایه داری تنها دو طبقه اصلی وجود دارند: سرمایه داران و کارگران. یک سری اقشار میانی هم بین این دو طبقه اصلی وجود دارند که دانما تجدید تولید میشوند و علیرغم انبوه جمعیت فاقد تجانس لازم برای تشکیل یک طبقه هستند، اما در ادبیات رایج به آنان "طبقات متوسط" گفته میشود. این اقشار بینابینی یا خرده بورژوازی، که مدام تجدید حیات میابند جزو لاینفک جامعه سرمایه داری هستند. (2) از طرف دیگر هرچند اکثریت آنان در رویای سرمایه دار شدن به سر میبرند اما تنها بخش بسیار کوچکی از آنان صاحبان بنگاههای تولیدی یا خدماتی کوچک، کشاورزان صاحب زمینهای خرد، کارمندان و صاحب منصبان عالیرتبه دستگاههای نظامی و بوروکراسی دولتی و... بوده و عملا زانده بورژوازی بزرگ هستند و بخشهای بزرگتری دانم در حال فروریزی به صفوف کارگران می باشند. بخصوص خانه خرابیهای ناشی از بحرانهای بزرگ این جریان تصفیه را بشدت تسریع میکند. درست بهمین دلیل سیال بودن این اقشار است که نمیتوان به آنها طبقه اطلاق کرد. اما سلطه افکار غالب جامعه سرمایه داری در این اقشار آنها را در مجموع به متحدین نظام سرمایه داری بدل میکند. به این واقعیت عینی باید، در دوران رونق سرمایه داری، توهم تعلق به "طبقات متوسط" در بخش بزرگی از خود کارگران را هم افزود. به این معنا که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بعد از جنگ جهانی دوم بخشهای بزرگی از کارگران صنعتی و خدماتی خود را متعلق به "طبقه متوسط" میدانستند و به قول معروف آگاهی طبقاتی و احساس تعلق به یک طبقه واحد تولید کنندگان یعنی طبقه کارگر در سطح بسیار نازلی بود. دورانی که اقتصاد دانان بورژوا و برندگان جوآنز نوبل اقتصاد در اعلام "پایان بحرانها" و "دستیابی" مدیریت عقلانی جامعه به اشتغال کامل" از یکدیگر سبقت میگرفتند! انقلاب تکنولوژیک سوم و پیدایش صنعت دیجیتال، رشد بخش خدمات و... در عین افزایش سهم کارگران و حقوق بگیران نسبت به کل جمعیت این کشورها، به دگرگونی مهمی در صفوف تشکیل دهنده طبقه کارگر و کاهش عددی سهم کارگران صنعتی (بقه آبی ها) و افزایش کارکنان فکری و اداری (بقه سفید ها) منجر شد. همین وضعیت عینی، که عمدتا بر پایه رونق سرمایه داری و افزایش نسبی درآمد کارگران قرار داشت، پایه ی مناسبی برای انواع واقسام تنوری هانی که بر اساس "گروههای اجتماعی" شقه شقه شده و نه طبقات، قرار داشتند (که معروفترین آنها تنوری "گروهی" ماکس وبر است)، پدید آورد. همه این تنوریها تلاشی برای نفی جایگاه و اهمیت طبقه کارگر، والانی طبقات متوسط، بویژه خرده بورژوازی جدید (قشر کادرا و مدیران) و "پایان مبارزه طبقاتی" در این جوامع بود. اما بحران بزرگ 1974-1982، یعنی اولین بحران عمومی و تعمیم یافته پس از جنگ که طلایه دار پایان موج بلند رونق سی ساله در مراکز اصلی سرمایه داری بود، اولین ضربات به این خواب خوش "همه با هم بهره ور از سرمایه داری" را وارد کرد. بدنبال آن بحرانهای منطقه ای پی در پی سالهای نود در آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی، روسیه و... حال با بحران بزرگ تعمیم یافته ای که از قبله جهان سرمایه داری یعنی ایالات متحده آمریکا آغاز شد و هم اکنون نیز در آن دست و پا میزنیم، آخرین بقایای این خواب طولانی درحال پریدن از کله ها ست. نگرانی کلان سرمایه داران از کوچک شدن "طبقات متوسط" در اثر بحران خود بخوبی اهمیت وجود این اقشار بینابینی برای انتشار توهمات سرمایه دارانه در سطح جامعه را نشان میدهد.

اما در این میان جوانان جایگاه ویژه ای دارند. اکثریت قاطع جوانان چه تحصیل کرده باشند و چه نباشند بهیچوجه جزو "طبقات متوسط" نبوده بلکه جزو ارتش ذخیره کار طبقه کارگر بحساب میابند و بخصوص در جوامعی چون ایران که در موج بلند رکود اقتصادی بسر میبرد و چشم انداز تضمین پیدا کردن کار با داشتن تحصیلات دیگر به خطر خاخره ها پیوسته، آینده آنان بیش از پیش پرولتریزه شدن است تا احتمال "ارتقا طبقاتی". اما از آنجا که قبل از ورود به حیطه کار، آنها مدت زمانی گاه طولانی از "موهبت" بیکاری بهره مند میشوند

بالاتر از آن چنین وانمود می شود که حضور «ناگزیر» سرمایه داران در کسب و رعایت حقوق دمکراتیک در جامعه معاصر یک معادله یک مجهولی را تشکیل میدهد که پاسخ مجهول آن نیز از وجود دمکراسی بورژوازی در جوامع پیشرفته بدست میاید. در همه جا چنان وانمود میشود که گویا در این جوامع این حقیقتی بدیهی است که حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی موجود توسط بورژوازی به مردم این کشورها "اعطا" شده است. یعنی خیلی راحت و بدون در نظر گرفتن بیش از یک قرن مبارزه تعیین کننده کارگران این جوامع در کسب این حقوق و قبل از همه حق رأی همگانی (واقعیستی که مورد تصدیق تمام تاریخ نویسندگان جدی، و نه پروپاگاندیست، از راست و چپ مییابند) وجود این حقوق را نه نتیجه مبارزات صد و چند ساله طبقاتی بلکه بطور خودبخودی ناشی از وجود مناسبات و سلطه سرمایه داری میدانند. میلغان "سرمایه داری بالذاته دمکراتیک" بطور خستگی ناپذیری به این «قانون» اشاره میکنند. تلاش این افراد این است که با تکرار این نکات و رجوع دانم به وضعیت کشورهای پیشرفته سرمایه داری این استنتاجات را امری طبیعی و غیر قابل انکار بدانند.

اضافه بر این در ایران ما با پدیده جدیدی هم روبرو شده ایم و آن اینکه بدنبال جنبش ضد استبدادی دو سال گذشته و حضور پر رنگ اقشار خرده بورژوازی شهری زیر سایه تسلط گرایشات موسوم به "اصلاح طلبان حکومتی" در آن، (در پرتو بگویم که به نظر من اصلی ترین عامل ناکامی این جنبش همین مساله ترکیب قالب خرده بورژوازی و هژمونی این چنانی در این جنبش ضد استبدادی بوده است) فاکتور جدیدی را نیز در این ماجرا وارد کرده و آن نسبت دادن تمام دستاوردهای دمکراتیک تاریخ معاصر به "طبقات متوسط" است. در این مورد کافیتست که، مثلا، به ادعاهای خانم نوشین خراسانی رجوع کنیم و از کشفیات جدید ایشان در این مورد، که مست از نقش "طبقات متوسط" در جنبش اخیر، حتی در مورد نقش تعیین کننده اعتصاب عظیم کارگران صنعت نفت در انقلاب بهمین سکوت یا دقیق تر بگویم، واقعیت را حاشا کرده و همه پیروزی ها و اقدامات بزرگ در ایران معاصر را یک ضرب به حساب "طبقات متوسط" و اریز می کند. مثل همیشه ما در ایران از بقیه نه تنها کم نمیآوریم بلکه اضافه هم داریم! در همین رابطه خاتم خراسانی به روشنفکران "طبقات متوسط" توصیه میکند که "مخفی کاری" جازز نیست بلکه آنان میباید تعلق خود به این اقشار و طبقات را با صدای بلند اعلام کرده و به آن افتخار کنند. البته باید این موضوع را به فال نیک گرفت که "دوستان" سابق کارگران و حقوق بگیران دیگر در ملاعام صف خود را از طبقه کارگر جدا میکنند چه ما به اندازه کافی از این نوع دوستان در مواقع حساس از پشت خنجر خورده ایم و هر چه زود تر از ماهیت این دوستان دروغین که تا دیروز خود را در سایه عبارت سازی در باره عدالت اجتماعی به طور کلی پنهان میکردند با خبر شویم بهتر است!

اما برای اینکه کمی از ذوق زدگی خاتم نوشین خراسانی و همفکرانشان بکاهیم فقط دو نمونه از فتوحات "طبقات متوسط" را به ایشان یادآوری میکنیم: یکی نقش برخی از اقشار خرده بورژوازی آلمانی و ایتالیایی در برآمد فاشیسم بود که بدنه اصلی و اولیه باندهای فاشیستی و "پیراهن قهوه ایها" را تشکیل دادند که تا به آخر نیز در صفوف باندهای فاشیستی و اس-اس باقی ماندند. این مسئله بدی ریشه ای بود که بعضی از نظریه پردازان، به نادرست، فاشیسم را ایدئولوژی خرده بورژوازی دانستند. نمونه نزدیکتر نقش فعال اقشار خرده بورژوازی شهری در کودتای پینوشه در شیلی است، که با تظاهرات معروف خانمهای خانه دار و "گرسنگان" کاسه بدست در سانتیاگو شروع و با اعتصاب کامیونداران تکمیل شد. مابقی ماجرا را دیگر همه میدانند.

هنوز شعور طبقاتی و احساس وابستگی به طبقه کارگر در آنها به روشنی شکل نگرفته و همین عدم ورود به دنیای اشتغال تاثیر توهمات "طبقه متوسطی" را در آنها بسیار بالا میبرد. بدین معنی که بیشتر آنها آینده خود را در "طبقه متوسط" جستجو میکنند. اما این امر در جایگاه طبقاتی کارگری آنها که جز نیروی کاریدی یا فکری خود چیزی برای عرضه ندارند تغییری نمیدهد. تعلق طبقاتی توسط جایگاه فرد در نظام تولیدی تعیین می یابد و نه ایده و نظری که کسی در باره جایگاه خود دارد.

با این تفصیل من به امثال خاتم خراسانی توصیه میکنم که کمی احساسات شدید و علاقه عرفانی خود به "طبقات متوسط" را کنترل کرده و بیشتر به مطالعه علمی و بیغرضانه تاریخ معاصر ایران و جهان بپردازند. انوقت خواهند دید که در جوامع سرمایه داری "مدرن"، اولاً در بررسی ترکیب آنها عامدانه تقلب میشود و در ثانی آن دسته از افسارو افعای میانی جایگاه مستقل طبقاتی نداشته و بویژه در غیاب جنبشهای قدرتمند کارگری، در همه جا پایه فعال و اساس سلطه طبقاتی بورژوازی را تشکیل میدهند. عشق و علاقه نظریه پردازان بورژوازی به "ایجاد" طبقات متوسط در جوامع بازگشته به دامان سرمایه داری مانند چین و اروپای شرقی نه از حب دموکراسی بلکه از عشق به تامین ائتلاف طبقاتی لازم برای تامین سلطه سرمایه داری در این جوامع است بخصوص که در این کشورها توده های کارگران و حقوق بگیران ثابت خیلی سریعتر از آنچه که حتی خوشبین ترین مخالفان سرمایه داری انتظار داشتند از "موهبات" سرمایه داری سر خورده شده اند. در این کشورها "مردم کم درآمد" حتی دیگر در انتخابات هم شرکت نمیکند و یک نیم نگاه به آمار انتخاباتی نشان میدهد که "رویای دموکراسی" تبدیل به واقعیت فلاکت و بدبختی و غصب قدرت سیاسی توسط یک قشر ممتاز تا مغز استخوان فاسد و دزد در ائتلاف با امپریالیستهای اروپای غربی و آمریکائی در این کشورها شده است. این طبقه حاکم در انتظار نبردهای آتی طبقاتی، که حداقل در سطح مبارزات کنونی جاری در یونان، اسپانیا و پرتغال، در حال بسیج نیروست و بشدت روی همکاری کارگزاران تازه به دوران رسیده "متوسط" حساب میکند. فعلاً از این بگذریم.

تا آنجا که به رابطه بورژوازی و دموکراسی مربوط میشود واقعیت این است که در گذشته ای نه چندان دور حتی سیاستمداران سوسیالیستی چون فرانسوا میتران میگفتند که: "به دلیل سلطه سرمایه و قدرت آن هرگز دموکراسی در چارچوب سرمایه داری محقق نخواهد شد و برای تحقق دموکراسی واقعی و نه صورتی میباید از سرمایه داری عبور کرد". (ر.ک. کتاب "کودتای مداوم" سال 1968) این حرفها حدود 30-40 سال پیش گفته میشد (استالین هم آمده و رفته بود) و البته اینگونه اعتقادات منحصر به میتران نمیشد بلکه باید اذعان داشت که در آن دوران در این مورد اتفاق نظر گسترده ای در بین رهبران و روشنفکران چپ، چه سوسیالیست و چه کمونیست وجود داشت. در مورد مشخص میتران خوبست که یادآور شویم پس از پیروزی او در سال 1981، که در ائتلاف با حزب کمونیست فرانسه ممکن شده بود، هیچ کدام از قولهای پیشین در مورد "گذر کردن از سرمایه داری" عملی نشدند. خاتم دانیل میتران، که خود در زمره سوسیالیستهای چپ ضد سرمایه داری بشمار میرود، چند سال پیش در مصاحبه ای گفته است "من به فرانسوا گفتم که حالا که قدرت در دست توست چرا به قولهایت وفا نمیکنی و او در جواب من گفت «من این قدرت را ندارم که با بانک جهانی، ننویسیرالیزم و سرمایه داری درگیر شوم، من دولت را برده ام و نه قدرت را.» من همان موقع درک کردم که در این جوامع زیر سلطه و مطیع سرمایه داری، رئیس جمهور بودن درد زیادی را دوا نمیکند. من این را 14 سال تمام تجربه کردم." (مصاحبه با "هرتاندو اوسپینا" منتشره در "ریلیون" 30 مارس 2006) به این ترتیب روشن است که آقای میتران هیچ توجیه تنوریکی برای عدم اجرای برنامه انتخاباتی پیشین خود، که در "101 پیشنهاد به فرانسویها" منعکس شده و بواقع حامل پیشنهادهای مهمی برای حمله به سلطه بورژوازی و افزایش نقش کارگران و حقوق بگیران در تصمیم گیریهای سیاسی و اقتصادی بود، ارائه نمیکند بلکه "توازن قوا"ی نامساعد را بهانه کرده و کماکان قدرت واقعی را در

قدرت اجتماعی طبقه سرمایه داری و نهادهای آن دانسته و همانها را "مانع" تحقق یک برنامه دموکراتیک واقعی میدانند. او بر خلاف سوسیالیستها و کمونیستهای انقلابی حاضر به تهاجم به این قدرت واقعی نبود. پایه "رفرمیسم" احزاب سوسیالیست همین بزدلی طبقاتی و هراس از قدرت سرمایه است. آنها هیچ اعتقادی به نیروی تاریخساز کارگران و زحمتکشانشان نداشته و ندارند و به ناچار تنها به چانه زنی در چارچوب مناسبات سرمایه داری اکتفا کرده و میکنند و امروز دیگر بکلی در برابر سرمایه زانو زده و به بخشی از کارگزاران اصلی طبقه حاکمه تبدیل شده اند. حال آنکه همین میتران در جریان مبارزات انتخاباتی "برنامه مشترک چپ" همراه با حزب کمونیست فرانسه بارها گفته بود که "هدف او و بلشویکها یکی است" اما راه او برای نیل بدان "بکلی متفاوت" از بلشویکها است. آری سوسیال دموکراسی قبل از دستیابی به مقامات دولتی چون ریاست جمهوری و صدراعظمی مبلغ فراتر رفتن از سرمایه داری بود!

منظور من از ذکر این نمونه نشان دادن این حقیقت است که در گذشته ای نه چندان دور، 30 سال پیش، شخصیهای سوسیال دموکرات به هیچ وجه چنین ادعائی را که بطور خودکار "مناسبات سرمایه داری = وجود دموکراسی" است را مطرح نکرده و بر عکس وجود این مناسبات را مانع تحقق کامل دموکراسی میدانستند. تنها بعد از دستیابی این احزاب به قدرت دولتی و زانو زدن در برابر قدرت اجتماعی سرمایه است که آنان به "تنوریزه کردن" این فرمولهای جدید پرداختند. آنها، آنجا که به مطالعه تاریخ سرمایه داری می پرداختند واقعیت دانمی جدال قدرت سرمایه با رشد دموکراسی را میپذیرفتند، اما وقتی خود به لحاظ تاریخی و با پیروزی انتخاباتی به "قدرت" رسیدند، به قول میتران، تازه "کشف" کردند که این نوع انتخابات تنها قدرت صورتی را به آنها میدهد و قدرت واقعی و اجتماعی کماکان در اختیار صاحبان سرمایه است و این که از این حرف مارکس؛ "سرمایه نه یک شنی بلکه یک رابطه اجتماعی است که دانما بازتولید میشود." چند من کره میشود گرفت!

از طرف دیگر در تمام دوران "جنگ سرد"، جنگ صلیبی علیه بلوک شوروی و ائتلاف ارگاتیک قدرت های "دموکراتیک" امپریالیستی با خونریزترین دیکتاتوریهایی موجود، در همه جا ما شاهد رشد سریع و بیرحمانه مناسبات سرمایه داری بودیم بی آنکه منقالی از مناسبات دموکراتیک در این کشورها ایجاد شود و وقتی هم که در دو مورد معروف، مصدق در ایران و آلنده در شیلی، رای بیرون آمده از صندوقها، برای یکبارهم که شده! باب طبع کلان سرمایه داران "دموکرات" ما نبود، با "قیامهای ملی" شعبان بی مخ ها و ژنرال پینوشه های "وطن پرست" با سرعت چرخ تاریخ را به راه راست هدایت کردند و در این بین هم مبلغان بورژوازی یادشان رفت تا از خودکار بودن رابطه رشد سرمایه داری و گسترش آزادیها ی دموکراتیک حرف بزنند!

واقعیت اینست که حتی در دموکراتیک ترین جوامع بورژوازی نیز هر چه قدر قوانین مربوط به حقوق دموکراتیک و آزادیهای سیاسی به میسوط ترین شکل ممکن نوشته شده و انواع و اقسام مکانیسمهای "کنترل و حسابرسی" هم پیش بینی شده باشند، این تنها و تنها توازن قوای بین نیروهای اجتماعی پیشرو و حاکمان است که میزان رعایت این حقوق و آزادیهای دموکراتیک در یک جامعه معین را تعیین میکند و نه چیز دیگر. به قول فرانسویها "این احکام بر سنگ مرمر حک نشده اند" که ابدی باشند.

لازم نیست خیلی راه دور برویم. نازیسم دریکی از دموکراتیک ترین کشورهای اروپا یعنی آلمان سر بر آورد. در جنگ دوم جهانی در آمریکا صدها هزار آمریکائی ژاپنی، آلمانی و ایتالیائی تبار را تنها و تنها به "جرم" ژاپنی یا آلمانی تبار بودن و بدون اثبات کوچکترین اعلام جرمی از حقوق شهروندی محروم و روانه اردوگاه کرده بودند (3) آنهم به دستور فرانکلین روزولت دموکرات، پدر "قرارداد جدید" معروف، بسادگی با استفاده از "قدرت فوق العاده" ی اعطا شده در زمان جنگ، در چارچوب قانون اساسی!، در دوران جنگ سرد علیه شوروی نیز ما شاهد پدیده مک کارتیسیم و زیر پا گذاشته شدن ابتدائی ترین حقوق "مقدس" نه تنها اتحادیه ای و حزبی بلکه حتی دست اندازی به خصوصی ترین روابط میان انسانها تحت عنوان

"منافع امنیت ملی" بودیم و آقای جورج بوش پسر در سال 2002 با تصویب "قانون میهن پرستی" و بر پائی بازداشتگاه گوانتانامو قانون اساسی آمریکا را نقض کرده و به راحتی و بدون هیچ پرده پوشی خلاف قوانین جزائی مرسوم موقوفه تازه ای به نام " مبارزان دشمن" خلق کرد، خارجیها را با یک چرخش قلم به شهروند های درجه دو و دارای حقوق مشروط بدل کرد و خود آمریکاییها را زیر کنترل نامحدود دستگاههای امنیتی یکپارچه شده قرار داد. در این موارد "مکانیسمهای" کذائی "کنترل و حسابرسی" و " جدائی قوای قضائی و مجریه" و امثالهم به هیچ دردی نخوردند و فریاد اعتراض مدافعان حقوق دموکراتیک به هیچ جا نرسید. میدانید چرا؟ برای اینکه وقتی منافع صاحبان قدرت حکم میکند و آنها بتوانند با تقویت بلوک طبقاتی خود (که بویژه خود را در رای مشترک و یکدل احزاب بزرگ بورژوازی نشان میدهد) بخش آگاه جنبش کارگری و دموکراتیک را در هم کوبیده و توده مردم را با تبلیغات سرسام آور رسانه های عمومی از یک طرف و قدرت ارباب بی پایان ماشین دولتی از طرف دیگر رام کنند تمام قوانین و مکانیسمهای " ضد- قدرت" بی ارزش و ناتوان میشوند. هم فاشیسم و هم مک کارتیسم تنها با در هم شکستن سیستماتیک احزاب چپ کارگری، اتحادیه و دیگر سازمانهای های کارگری توانستند به شیوه ای سازمانیافته به نقض حقوق سیاسی و مدنی مردم بپردازند. در مورد آمریکا باید گفت که جنبش کارگری و سوسیالیستی تا به امروز نتوانسته از زیر ضربات کمر شکن مک کارتیسم که با حملات سنگین ریگان تکمیل شد کمر راست کند و جورج بوش با حمایت بی شانیه نمایندگان دمکرات و جمهوریخواه و تحریک احساسات جریحه دار شده کارگران و حقوق بگیران آمریکائی بعد از 11 سپتامبر بود که تهاجم خود را آغاز کرد. تنها و تنها توازن مثبت قوای طبقاتی است که ضامن اجرای قوانین دموکراتیک در یک جامعه طبقاتی است بقیه همه تزیینات "دموکراتیک" است و پس. از طرف دیگر نمونه های ذکر شده، که البته تنها مثنی است نمونه خروار، به خوبی گرایش به ارتجاع و سرکوب نهفته در سرمایه انحصاری را نشان میدهد و بر خلاف ادعای طرفداران سرمایه داری، کلان سرمایه داری نه به سمت گسترش حقوق و آزادیهای دموکراتیک بلکه دانما به طرف محدود کردن آنها گرایش دارد و سرمایه انحصاری در دفاع از مافوق سود انحصاری خود هیچکدام از "بازیهای مرنی یا نا مرنی بازار آزادی" را به رسمیت نمیشناسد. به قول مشاور مادلن البرایت وزیر امور خارجه بیل کلینتون " برای پیشروی همبرگرهای مک دونالد احتیاج به مشت آهنین مرنی هواپیماهای مک دونالد دوگلاس هست!": آنجا که لازم است ترور میکند (حتی روسای جمهور در آمریکا هم در امان نیستند!)، کودتا به پا میکند، یا بازی انتخاباتی به راه میاندازد و هر وقت هم که در این انتخابات باخت در اولین فرصت به پس گرفتن حقوق و آزادیها میپردازد. حالا اگر توانش اجازه پیروزی در همه موارد را ندهد آن بحث دیگری است. مثل شکست تلاشهای ترور کاسترو (که خیلی راحت و بی تعارف سازمان سیا در ملا عام و در گزارشات رسمی به آن "اعتراف" هم میکند!)، شکست کودتای ضد چاوز (که دولت بوش بدون خم به ابرو آوردن کودتا چیان را در فردای کودتا به رسمیت شناخته بود!) و امثالهم. مهم پیروزی یا شکست این تلاشها نیست مهم نشان دادن آن گرایشی است که در همه نمایندگان سرمایه انحصاری اعم از دمکرات، جمهوریخواه و غیره وجود دارد: گرایش به باز پس گرفتن تاحداکثر امکان دستاوردهای سیاسی و اجتماعی کارگران و حقوق بگیران.

در این میان سرمایه انحصاری، که امروز اساسا به شکل نئولیبرالی انباشت عمل میکند و جهان سرمایه، به قول ارنست مندل، شاهد دومین هژمونی سرمایه مالی است، تنها و تنها زبان زور و قدرت را میبیزد. اگر جنبش های کارگری و اجتماعی پرتوان باشند، تا فرصت بعدی عقب مینشینند و گرنه بی هیچ تعارفی به جلو میتازد. تمام تاریخ جنبشهای کارگری و اجتماعی اروپائی اثبات این مدعاست. تنها قانونی که از نظر سرمایه داری " بر سنگ مرمر حک شده" حفاظت از قانون مالکیت خصوصی است! هر وقت لازم شد Habeas Corpus را به دور می اندازند تا Proprietarius آسوده بخوابد!

اما در ایران ما علاوه بر سرمایه داری 0 از این موهبت الهی که همانا سلطه جمهوری خلافتی اسلامی باشد برخورداریم که در آن حتی رئیس جمهور به اصطلاح منتخب 25 میلیون رای هم جز " رعیت ولی فقیه" نیست. در این مملکت ارباب و رعیتی صد البته خبری از احزاب و نهادهای سیاسی و مدنی "عادی" یک جمهوری متعارف سرمایه داری نیست. آنچه هست غصب تمام حقوق از جانب نظام ولایت فقیه و در راس آن شخص ولایت فقیه است و حتی حقوق رئیس جمهورش به میکروفتی که گاه به گاه در اختیارش قرار میدهند تقلیل پیدا میکند. میگویند نه از رئیس جمهور "اصلاح طلب" محمد خاتمی و رئیس جمهور "ولایتی" محمود احمدی نژاد بپرسید تا برایتان توضیح دهند که هرگاه به خیال خود در برابر اراده ولی فقیه قد علم کردند چگونه به شیوه ای کاملا قانونی و مطابق با نص صریح قانون اساسی سر جای خود نشانده شدند!

در جمهوری اسلامی ایران ولی فقیه مجبور نیست که، مثلا مثل جورج بوش حقه قانونی بزند تا قانون اساسی را دور بزند، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نه فقط با اصل پنج خود بلکه با محکم کاری هرچه بیشتر در اصول 57، 93، 107، 109، 110، 111، 112، 115، 157 و 177 قانون اساسی، سیادت مطلقه فقیه را تامین کرده است. همان قانون اساسی ای که آقایان کروی و موسوی خواستار اجرای بی کم و کاست آن هستند. بی هیچ تعارفی باید گفت که " اجرای بی کم کاست قانون اساسی" درست همان کاری است که طرفداران ولایت مطلقه فقیه در مورد نه تنها خود این آقایان بلکه در مورد احمدی نژاد نیز کرده و میکنند. با حذف «نظارت استصوابی» توسط شورای نگهبان که از طرف اصلاح طلبان حکومتی بعنوان کیمیای درد ها و مانع اصلی عدم " بروز خصصت مردمی" قانون اساسی مطرح میشود، آب را از آب تکان نخواهد داد و محکم کاریها برای تضمین بی حقوقی ایرانیان به حد افراط در قانون اساسی جمهوری ولایتی وجود دارد. (4)

حال در چنین " جمهوری" جهنمی یک انسان دمکرات که تبلیغات طرفداران سرمایه داری را پذیرفته انتظار دارد که بورژواهای وطنی طبق فورمول " بورژوازی = حقوق دموکراتیک" به یکی از اشکال ممکن جزو مدافعان برقراری حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی ابتدائی خود وعامه مردم باشد. مثلا در بحبوحه اعتراضات بعد از تقلب انتخاباتی اخیر و در شرایطی که رژیم شمشیر را از رو بسته و مشغول سرکوب خونین معترضین بوده و فعالان جنبشهای اجتماعی را دسته دسته گرفته، زندانی، شکنجه و گاه اعدام میکرد ما می بایستی شاهد اعتراض، ولو کم رنگ " دمکراتها"ی بورژوازی خود باشیم. اما آقایان کروی و موسوی فقط و فقط از "خودبها" دفاع کردند و نه یک بار، حتی یک کلمه در اعتراض به دستگیری فعالین جنبش کارگری، زنان و اقلیتهای ملی سخن نگفتند و به نصایح دوستان خارج از کشور خود که مدام ندا میدادند که " کارگران را دریابید!" (سایت های اینترنتی مختلف در این فاصلهه پر بود از مقالات این توصیه های دوستانه طرفداران "جنبش سبز") کوچکترین وقعی نگذاشتند حتی دریغ از یک گوشه چشم! آنها که فکر میکردند با اتکا به تظاهر کنندگان خیابانی قادر به کسب یک مصالحه قابل قبول خواهند شد کوچکترین در خواستی را در رابطه با اصلی ترین در خواست کارگران ایران چه در حیطه سازمانیابی یعنی " خواست برحق برقراری تشکیلات مستقل کارگری" و یا در حیطه مطالباتی " پرداخت حقوق عقب مانده، جلوگیری از تعطیلی کارخانجات و واحد های تولیدی و اخراجهای بی رویه و بازگشت کارگران اخراجی به سر کار" که همزمان با مبارزات خیابانی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ ایران از جانب بخش آگاه و فعال کارگران ایران به دفعات مطرح میشد، مطرح نکردند و صم بکم "خواستار اجرای بی کم و کاست" قانون اساسی شدند. تنها بعد از فرو کش کردن مبارزات و تنگ شدن حلقه محاصره بدور این آقایان بود که کروی به ملاقات خانواده اساتلو رفت و آنها "یاد" جنبش کارگری افتادند که شاید کارگران گره از کار باز کنند و نه در فاز اوج جنبش "طبقات متوسط". موضع این نمایندگان جناح معترض طبقه حاکمه در مدتی که جنبش پر قدرت خیابانی در جریان بود سکوت کامل در مورد خواسته های کارگران و زحمتکشانش بود. این رافضی من نمیگویم بلکه خود طرفداران "جنبش سبز" میگویند با این تفاوت

که این دستداران این سکوت را جزو "اشتباهات تاکتیکی" موسوی و کروبی قلمداد می‌کنند. نگاه کوتاهی به سرمقاله‌های "اخبارروز" طی همین دوره در این مورد به خوبی ادعای ما را اثبات میکند. به راحتی میتوان تصور کرد که اگر موسوی و کروبی در مسند قدرت نشسته باشند و به حمایت کارگران و حقوق بگیران ثابت نیازی نداشته باشند کوچکترین وقعی به خواسته‌های کارگران نگذارند از طرف دیگر بورژوازی ایران فقط از زبان موسوی و کروبی سخن نمی‌گوید. در شرایط وجود یک سرمایه داری ما فوق ارتجاعی مثل رژیم جمهوری اسلامی، یک سری نهادهای سنتی "غیرسیاسی" هستند که دست اندر کاران بخشهای مختلف سرمایه داری از طریق آن خواسته‌های خود را مطرح میکنند و به قول معروف با احتیاط هر چه تمامتر ضمن نق زدن خواسته‌های مرحله‌ای خویش را مطرح می‌کنند. در ایران اصلی‌ترین این دسته نهادها "اتاقهای بازرگانی" هستند.

سایت "اخبارروز" به تاریخ یکشنبه 12 اردیبهشت 1389 (فردای روز جهانی کارگران) خبر داد که "اتاق بازرگانی ایران به عنوان بزرگترین تشکل کارفرمایان ایران، پیش‌نویس قانون جدیدی تحت عنوان «ایجاد فضای مساعد کارآفرینی و رفع موانع کسب و کار» را به تصمیم‌سازان کشور پیشنهاد کرده است." و اضافه میکند که "به گزارش روزنامه‌ی دنیای اقتصاد، تصویب این پیش‌نویس می‌تواند به دگرگونی اساسی در مناسبات اقتصادی کشور منجر شود." توجه به تاریخ ارائه این پیشنهاد فوق العاده مهم است چرا که در این هنگام جنبش توده‌ای اعتراضی بر علیه تقلب انتخاباتی هنوز ادامه داشت و در روز اول ماه مه تظاهرات عظیمی در دانشگاه‌های ایران بر علیه دولت احمدی نژاد برگزار شده بود که در آن شعارهای زیادی در حمایت از جنبش‌های اجتماعی و بویژه جنبش کارگری و خواسته‌هایش در فضای دانشگاه‌ها طنین انداخته بود. هنوز جنبش ضد استبدادی وارد رکود نشده بود.

انتخاب روز جهانی کار برای طرح خواسته‌ها از جانب "بخش خصوصی" بسیار با معناست و گزارشگر "اخبارروز" به درستی می‌افزاید که این "پلاتفرم سرمایه داران بخش خصوصی در برابر دولت" است. خوب ببینیم که اصلی‌ترین نکاتی که به بحث ما مربوط میشود در این پلاتفرم کدامند.

در ماده (۸) این پیش‌نویس آمده است که «هرگونه مداخله دولت در امور اداری، مدیریتی، قیمت‌گذاری محصول، دستمزد، دسترسی به فن‌آوری شرکت‌های دولتی و خصوصی و تشکلهای اقتصادی ممنوع است». و ماده ۲۷ نیز تصریح دارد که "از تاریخ تصویب قانون جدید، کلیه کارگاه‌ها و مشاغل دارای ۱۰ نفر کارگر و کمتر، از شمول قانون کار معاف شوند." در بخش دیگری از این پیش‌نویس، براساس ماده ۴۳، پیش‌بینی «حمایت قضایی» از فعالان اقتصادی داخلی و خارجی به عمل آمده است که این حمایت قضایی در "ماده یک" چنین تعریف شده است: تشکیل محاکم تخصصی، تسریع در رسیدگی به پرونده‌های قضایی حقوقی، کیفری و انتظامی، مصونیت از تعرض به اشخاص، سازمان‌ها و دستگاه‌های دولتی و «عمومی غیردولتی» به موجب قوانین و مقررات، برقراری امنیت و رعایت شئون حرفه‌ای، صنفی و منزلت اجتماعی.

واقعا که نمیدانیم از دست اینهمه دموکراسی طلبی بخش خصوصی در ایران به کجا پناه ببریم! دستشان درد نکند. در بحبوحه جنبش مطالباتی کارگران از یک طرف و جنبش ضد استبدادی عمومی از طرف دیگر، یقه قانون کار را چسبیدن و تنها از مصونیت قضایی "دست اندرکاران اقتصادی" حرف زدن واقعا اوجی از تباهی سیاسی-اجتماعی را به نمایش می‌گذارد که در کمتر جایی میتوان دید.

البته باید انصاف داشت و خاطر نشان شد که تا آنجا که به حق و حقوق کارگران مربوط میشود، این حرفها تاژگی هم نداشته و مانند خط زردی همواره در "ادخاستهای" بخش خصوصی مطرح شده اند. بعنوان مثال دکتر مهدی بهکیش رئیس اتاق بازرگانی ایران - ایتالیا در سال 1382 میگوید "من در مذاکره با طرفهای خارجی، همواره با این انتقاد که قوانین کار جمهوری اسلامی بسیار سخت و محدود کننده است روبرو می‌شدم و میدیدم که خارجیها به لحاظ قانون کار ما، در ایران سرمایه گذاری نمی‌کنند. اتفاقا یکی از

شرایط پیوستن ما به سازمان جهانی تجارت، بازنگری در قوانین کار داخلیست ولی ما شاهدیم که وقتی بحث اصلاح قانون کار در مجلس شورای اسلامی مطرح میشود، به لحاظ تقدسی که این قانون در سالهای متمادی به دست آورده، به چه نحوی با اصلاح آن مخالفت می‌شود." (به نقل از آوای کار-اردیبهشت 82- شماره 4 ص 72) یعنی مفاد این پلاتفرم بطور تصادفی مطرح نشده بلکه دانما از جانب نمایندگان کارفرمایان فورموله و مطرح میشده اند. این همه یعنی اینکه از نظر سرمایه داران ایرانی جایگاه ایران در تقسیم کار جهانی چیزی جز رقابت در عرضه کار هرچه ارزانتر در بازار جهانی نیست. ما در اینجا با یک درخواست، مثلا، سرمایه صنعتی از "دولت خودی" برای حفاظت از محصولات داخلی در مقابل فشار کالاهای خارجی روبرو نیستیم، و در واقع هیچکدام از بخشهای سرمایه داری ایران چنین خواسته‌هایی را مطرح نمیکنند، بعکس آنها شعار عدم هرگونه دخالت دولتی را پرچم خود کرده اند. از این نظر "پروژه" های سرمایه داران ما، در تطابق کامل با سیاستهای نئولیبرالی حاکم، هیچگونه جهتی برای رشد صنعتی در رقابت با دیگر بخشهای سرمایه داری جهانی نداشته و تنها خواستار هر چه ارزانتر کردن نیروی کار بدون مداخله دولت، است. این معنای جز لزوم تعرض هر چه بیشتر و پر دامنه تر به حقوق و مزایای حقوق بگیران ایرانی ندارد. در نتیجه آنها مطلقا احتیاجی به طرحهای اجتماعی از نوع "قرارداد جدید" کینزی و ملاحظاتی ناشی از آن ندارند و در نتیجه آماده کوچکترین سازشی با جنبشهای اجتماعی نیستند.

بطور اجمالی باید گفت که این پلاتفرم قبل از هر چیز ادعا نامه‌ای است علیه تلاش برای ایجاد نورم و مقررات در زمینه حقوق و مقررات اداری حاکم بر مناسبات کارگر و کارفرما در حیطه کار و علیه برقراری دستمزد حداقل و بیمه‌های اجتماعی. تنها خواست "مدنی" آن محدود میشود به درخواست رعایت امنیت "فعالان اقتصادی داخلی و خارجی" که صد البته منظور از این "فعالان اقتصادی" کارگران ایرانی و خارجی نبوده بلکه منظور خود و شرکای خارجی محترمشان هستند. بازهم صد البته ما از اتاق بازرگانی انتظار نداریم که در برابر دولت قدرقدرت و درنده خونی مثل جمهوری اسلامی با صراحت از خواسته‌های سیاسی خود سخن بگوید ولی آنچه اینان در باره "درخواستهای مدنی" خود مطرح میکنند برای ما کفایت که اصلا چنین درخواستی از آنان را مطرح نکنیم!!

توجه کنیم: در حالیکه "بخش دولتی بورژوازی" در حال سرکوب تظاهرکنندگان دموکراسی طلب است و کهریزکها به پا میکند، "بخش اصلاح طلب" نیز فقط به فکر "خودیها" است، در باره مطالبات کارگران و حقوق بگیران سکوت مطلق میکند و "بخش خصوصی بورژوازی" مخالفت خود با هرگونه حقوق و دستمزد حداقل را مطرح کرده و حتی در باره محدود بودن دامنه شمول قانون کار ارتجاعی دولت به کارگاههای زیر 10 نفر یعنی اکثریت قاطع کارگاههای تولیدی ایران داد سخن میدهد. آنها حتی این واقعیت دردناک را، که به لطف دولت جمهوری اسلامی، کارگاههای زیر 4 نفره به نقد از هرگونه پوشش قانونی و بیمه‌های اجتماعی محروم میباشند کافی ندانسته و خواهان تعمیم آن به کارگاههای بزرگتر هستند. نه حقوق حداقل رسمی و نه پوشش بیمه‌های اجتماعی اینست شعار "بخش خصوصی" ما. یادمان باشد که طبق تئوریهای دوستانشان این بورژوازی "فی‌الذمه" میباید طرفدار دموکراسی و پیشرفت اجتماعی باشند! (اما به بیشتر به نظر میرسد که این "فی‌الذمه" شوخی خطرناکی است!) پلاتفرم بخش خصوصی سرمایه‌داران ایرانی خواهان امنیت اجتماعی، برداشتن یا کاهش رقابت دولتی برای خود و برده داری سرمایه داری برای کارگران و حقوق بگیران ایرانی است. آنهم در بحبوحه یک جنبش ضد استبدادی از یک طرف و بیسابقه ترین حرکات اعتراضی کارگران در جهت کسب حق تشکل مستقل کارگری و پرداخت بموقع حقوق خود از طرف دیگر.

برای تقویت حافظه طرفداران دموکراسی یاد آور میشویم که درست در اول ماه مه همین سال (یعنی همزمان با پلاتفرم بخش خصوصی) نهادها و اتحادیه‌های کارگری در ایران، برای دومین سال پیاپی، طی بیانیه‌ای "خواسته‌های جنبش کارگری" ایران را مطرح کردند

که در آن ضمن طرح مطالبات اقتصادی و درخواست پرداخت حقوق و مزایا، دفاع جسورانه از آزادیهای مدنی و سیاسی، آزادی بیان و اندیشه، حق تحزب و تشکل، برابری زن و مرد، رفع تضییقات دینی و ملی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی (و نه فقط "خودیهها") و... مطرح شده بودند. فعالین جنبش کارگری هزینه این اعلام موضع علنی و شجاعانه را هم با دستگیری و زندان متحمل شدند. پیشگامان طبقه کارگر، بر خلاف کارفرمایان، پرچم دموکراسی و آزادیهای سیاسی و مدنی برای همه را با جسارت هرچه تمامتر بدست گرفتند و نشان دادند که در ایران نمایندگان طبقه کارگر در "دموکراسی خواهی" هزاران فرسنگ جلوتر از نمایندگان رنگارنگ بورژوازی هستند.

واقعیت تلخ اینست که در ایران هردو بخش سرمایه داران ما، خصوصی و دولتی، از نوع هارترین و ضد بشرترین سرمایه داران کره زمین هستند و در دههای اخیر نیز خشنترین سیاستهای نئولیبرالی نسخه پیچ "صندوق بین المللی پول" را در ایران پیاده کرده اند. تاریخ معاصر ایران، چه شاهنشاهی و چه ولایتی نشان داده که هیچیک افسار بورژوازی ایران بونی از دموکراسی نبرده و هر گاه ارکان دولت در دستشان بوده به خشنترین شکل ممکن به سرکوب جنبش کارگری و زحمتکشان در ایران پرداخته اند. رضا خان برای استقرار حکومت کودتایی خودش از پشته ها کشته ساخت. پسرش در ادامه سنت پدری از هیچ چیزی کوتاهی نکرد. وحشیگری ساواک و ارتشش از کودتا و سرکوبی جنبش آذربایجان و کردستان تا لحظه سرنگونی زبانزد خاص و عام بود. حتی در دوران تنفس مصدقی هم (همانطور که زنده یاد بهزاد کاظمی در کتاب خود "ملی گرایان و افسانه دموکراسی" با دلیل و مدرک اثبات کرده است) هیچ گام مهمی از جانب حاکمیت برای رعایت حقوق حداقل سیاسی و مدنی کارگران و زحمتکشان و نهادینه کردن بنیادهای دموکراتیک نظیر احزاب و اتحادیه ها در ایران برداشته نشد. بی جهت نبود که بیژن جزینی در بررسی خود از ساختار سرمایه داری در ایران از "خصلت ذاتی دیکتاتوری بورژوازی ایران" بعنوان یکی از صفات اصلی طبقه بورژوازی کمپرادر ایرانی یاد میکرد و هیچ خصلت دموکراتیکی در آن نیافته بود. تازه او تجربه سرمایه داری مذهبی را ندیده بود که روی سرکوب سلطنتی را سفید کرده و با کشتارهای دهه شصت برنده مدال جنایت علیه بشریت شده است. (5) خلاصه کلام اینکه اگر، فرای استدلال تنوریک و نظری، به تجربه تکنونی تاریخ معاصر ایران بعنوان سند راه گشای آینده نگاه کنیم، کل طبقه بورژوازی ایران فاقد کوچکترین مدرک دموکرات بودن است و این، با عرض تاسف به دوستداران سرمایه داری در ایران، محدود به بورژوازی بوروکرات دولتی نمیشود.

این بررسی کوتاه نشان میدهد که نه جناحهای سرمایه داران حاکم، چه ولایتی و چه اصلاح طلب، و نه بخش خصوصی فاقد کوچکترین تمایلات دموکراتیک در آنچه به اردوی کار و زحمت مربوط میشود نیستند و ما در آنها هیچ سراغی از "روحیه دموکراتیک به اصطلاح ذاتی سرمایه داری" نداریم و اگر روزی، به همت مبارزات مستقل مردم ایران رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شده و کارگران، حتی بصورت یک درخواست حداقل (خواسته های سوسیالیستی که پیشکش!) و نه حتی مشابه حقوق کارگران در، مثلا، فرانسه، در صدد برقراری یک قانون کار دموکراتیک و کنترل مردمی بر دستمزدها و دارانیها باشند با مخالفت تمام عیار همه جناحهای سرمایه داران ایران و همچنین بخش بالایی "طبقات متوسط"، روبرو خواهند شد. در حقیقت براحتی میتوان پیش بینی کرد که در صورت پیدایش یک فضای نسبتا دموکراتیک "تنفسی" اولین مصاف کارگران و حقوق بگیران با سرمایه داران ایرانی بر سر برقراری یک قانون کار دموکراتیک و حقوق حداقل "شرافتمندانه" خواهد بود همانطور که در نیمه اول دهه شصت نیز اولین مصاف کارگران ایران و رژیم نوپای جمهوری اسلامی بر سر قانون کاری بود که کارفرمایان تحت عنوان "غیر اسلامی بودن آن" (از فرمایشات توکلی وزیر وقت کار) در صدد منحل کردن آن و برقراری "حقوق اسلامی دوران پیغمبر" بودند. تعرضی که با مقاومت کارگران با شکست روبرو شد. درست با چنین چشم اندازی است که می باید برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری و سایر حقوق بگیران از هم اکنون پای فشاری کرده و آنها

را نهادینه کرد. به این دلیل ساده که طبقه کارگر و بورژوازی ایران نه در طول مبارزات جاری بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و نه در برقراری حقوق و آزادیهای دموکراتیک مدنی و سیاسی نه تنها همسوییستند بلکه اساسا فاقد محور مشترک هستند. آخر چگونه میتوان دیدگاه فوق الذکر بورژوازی راجع به قانون کار، حقوق حداقل و خواسته های کارگران را در همین مرحله فعلی با یکدیگر آشتی داد. "همجهتی ناگزیر" بین مبارزه کارگران و درخواستهای بورژوازی ایران تنها یک سراب دست نیافتنی در رویاهای روشنفکران بورژوا ماب ماست و در واقعیت خشن جامعه امروز ایران جانی ندارد.

اردیبهشت 1390 - مه 2011

یادداشت ها:

1- من در اینجا وارد بحث در باره مغلطه ای که در بکاربرد دموکراسی و آزادیهای سیاسی و مدنی وجود دارد نمیشوم و واژه دموکراسی را "مثل همه" بکار میبرم چون بحث اینجا بر سر این مفاهیم نیست. از نظر مارکسیستها دموکراسی نوعی دولت است و مترادف آزادیهای سیاسی نیست. دموکراسی میتواند بورژوایی باشد یا پرولتری و شورانی و امثالهم. حال آنکه آزادی بیان و اندیشه، انجمن کردن و... شامل مقولاتی است که میتوان "بی پسوند" آنها را بکار برد و منظور را رساند.

2- بر خلاف یک برداشت یکجانبه و خطی از نظرات مارکس، او به هیچ وجه منکر وجود این افشار خرده بورژوایی ویا "ازمیان رفتن ناگزیر" آنها نبود. بحث و انتقاد مارکس از ریکاردو در "تئوریهای ارزش اضافی" و همچنین اشاره مشابه او در بخش ناتمام "سرمایه" به راحتی این را نشان میدهد. نگاه کنید به بحث پرمغز دانیل بن سعید در کتاب "مارکس نابهنگام" - متن فرانسه 196 تا 202.

3- جالب است که هالیوود که در همه موارد فیلم میسازد کوچکترین فیلمی در این موارد به پرده نیابرد و بیمثابه بخش مهمی از دستگاہ تبلیغاتی بوژوازی بزرگ وفادارانه به ادامه بت سازی از "شیوه زندگی آمریکایی" پرداخت.

4- نگاه کنید به مقاله کوتاه ولی موثر "چرا باید قانون اساسی را از نو نوشت". در «اخبار روز» شنبه ۲۶ دی ۱۳۸۸ - ۱۶ ژانویه ۲۰۱۰

5- در آن دوران در میان مدعیان وابستگی به طبقه کارگر این تنها حزب توده بود که پیش از این در "جناح دور اندیش حاکمیت" سلطنتی گرایش دموکراتیک کشف کرده و طرفی، البته خیالی، برای مذاکره و مصالحه دست و پا کرده بود. همانطور که بعدها به "خط ضد امپریالیستی امام خمینی" اش پیوست و در خدمت استقرار یک رژیم خونریز سرمایه داری مذهبی کمر همت بست. هدف از ذکر این نمونه نشان دادن این واقعیت است که در صفوف اپوزیسیون ایران تا پیش از پیدایش "اصلاح طلبان حکومتی" کمتر کسی دم از دموکرات بودن بخشی از حاکمیت بورژوایی میزد مگر حزب توده و بعدها، و به دنباله روی از او، "سازمان فدائیان اکثریت".



پیش نویس اساسنامه جدید سازمان

سند پیشنهادی به کنگره شانزده " راه کارگر "

است. در شرایطی که مصوبات تا کنونی کنگره های سازمان، صراحت لازم را در مورد یک مسئله سیاسی یا تشکیلاتی مهم نداشته باشند، به درخواست هر یک از دو نهاد انتخابی سازمان و یا یکسوم اعضای سازمان، می توان اقدام به برگزاری همه پرسی نمود.

3- مجمع وسیع اینترنتی:

با هدف تعمیق دموکراسی مشارکتی و دخالت مستمر اعضای سازمان در نظارت بر عملکرد نهادهای سازمان و نیز بحث در مورد مسائل سیاسی مهم (پیش از موضع گیری علنی) بطور روتین کنفرانسها و نشستهای اینترنتی برگزار می شوند. مجمع عمومی اینترنتی، هم می تواند جنبه آموزشی، مشورتی و رایزنی داشته باشند و هم در مورد مسائل سیاسی مهم، حکم یک کنگره فوق العاده را ایفا کنند. نشستهای اینترنتی موقعی نقش یک کنگره فوق العاده را بازی می کنند که یکی از دو نهاد انتخابی سازمان و یا یکسوم اعضای سازمان چنین درخواستی را داشته باشند.

نام: سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تاریخ تاسیس: 4 تیر ماه 1358

هویت: سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سازمانی است کمونیستی، که برای برچیدن سرمایه داری و محو مناسبات مبتنی بر نابرابریهای سیاسی، طبقاتی، نژادی، ملی، جنسی و گرایش جنسی مبارزه می کند و گذار به سوسیالیسم و خود حکومتی واقعی مردم را آلترناتیو خود می داند.

شرایط عضویت:

نهادهای سازمان:

1- داشتن حداقل 18 سال سن

2- پرداخت حق عضویت

3- فعالیت تشکیلاتی، سیاسی و اجتماعی در راستای اهداف سازمان در حد توان و امکانات خود

4- پذیرش حداقل سه بند اساسی از برنامه سیاسی سازمان، که عبارتند از:

الف) اعتقاد به برچیدن نظام سرمایه داری و مبارزه برای سوسیالیسم و حاکمیت اکثریت واقعی مردم یعنی جمهوری کارگری.

ب) جدانی ناپذیر دانستن حکومت کارگری - سوسیالیستی از آزادیهای بی قید و شرط فردی و اجتماعی، حق رای همگانی و دموکراسی ژرف و مبتنی بر مشارکت واقعی مردم.

ج) مبارزه برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی ایران توسط یک انقلاب مردمی.

تبصره یک: برای عضویت در سازمان، لازم نیست متولد ایران یا شهروند آن بود.

تبصره دو: عضو سازمان نمی تواند همزمان عضو سایر احزاب سیاسی ایران باشد. اما عضویت در احزاب سیاسی دیگر کشورها، مادام که با اصول سه گانه اساسی برنامه سازمان مغایرت نداشته باشد، اشکالی ندارد.

ابزارهای سیاست گذاری کلان در سازمان

1- کنگره:

عالی ترین ارگان تصمیم گیری در سازمان، کنگره آن است که در حال حاضر سالی یکبار برگزار شده و کلیه اعضای سازمان می توانند در آن شرکت کنند. در صورت کثرت اعضای مایل به حضور در کنگره و عدم امکان برگزاری آن به صورت مجمع عمومی، شرکت کنندگان کنگره به شیوه نمایندگی از طرف واحدها و تشکیلاتهای محلی خود انتخاب خواهند شد.

وظایف کنگره عبارتند از: اصلاح یا تغییر برنامه و اساسنامه سازمان - تصویب اسناد و قرارهای سیاسی و تشکیلاتی - بررسی و نقد عملکرد سیاسی و تشکیلاتی کلیه نهادهای سازمان - انتخاب اعضای دو نهاد انتخابی سازمان، یعنی: کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت و بررسی شکایات.

2- فرماندم

فرماندم یا همه پرسی به مثابه شکلی از دموکراسی مستقیم یکی از ابزارهای تصمیم گیری و تامین مشارکت همگانی اعضای سازمان

1- کمیته مرکزی

کمیته مرکزی، نهاد هماهنگ کننده سراسری سازمان است که مستقیماً توسط کنگره سازمان و با رای مخفی انتخاب می شود. هر عضو سازمان بی هیچ قید و شرطی می تواند خود را نامزد عضویت در این نهاد کند. اعضای کمیته مرکزی نمی توانند بیشتر از دو دوره متوالی عضو این نهاد شوند. بعلاوه با هدف تامین مشارکت بیشتر زنان در کمیته مرکزی، در شرایط رای مساوی، منتخب زن به جای منتخب مرد وارد کمیته مرکزی خواهد شد.

و وظایف کمیته مرکزی عبارتند از:

- اجرای مصوبات کنگره ها، رفراندومها و تصمیمات اکثریت سازمان - سخنگویی و اعلام مواضع سازمان در مورد مسائل مختلف در فاصله دو کنگره (تبصره: آندسته از موضعگیریها که مصوبات تا کنونی سازمان در مورد آنها صراحت ندارند باید قبل از انتشار بیرونی از طریق مجمع عمومی اینترنتی به بحث گذاشته شده و نظر اکثریت سازمانی در آن تامین شود).

- ایجاد هماهنگی و نظارت بر کلیه نهادها و رسانه های سازمان

- ایجاد نهادها و کمیسیونهایی از میان اعضای داوطلب برای پیشبرد بخشهای گوناگون فعالیت سازمان

- پذیرش عضو جدید و یا تعلیق عضویت افراد و گزارش آن به کنگره سالانه. کنگره مرجع نهایی تصمیم گیری در مورد عضویت و یا اخراج اعضا محسوب می شود.

2- کمیسیون نظارت و بررسی شکایات

این کمیسیون نهادی مستقل از کمیته مرکزی می باشد که مستقیماً توسط کنگره انتخاب می شود و هدف آن بررسی کلیه شکایات از عملکرد نهادهای سازمان، شکایات اعضا از یکدیگر و نظارت بر انطباق عملکرد کمیته مرکزی و کل سازمان با مصوبات سازمانی است. کمیته مرکزی می تواند از اجرای تصمیمات این کمیسیون خودداری ورزد. در چنین شرایطی، کنگره سازمان رای نهایی را در مورد موضوع مورد مناقشه صادر خواهد کرد.

3- واحدهای پایه

در هر محیط کار یا زیستی که حداقل سه عضو سازمان حضور داشته باشند، واحد سازمانی میتواند شکل گیرد که کلیه اقدامات مربوط به فعالیت خود در محیط کار یا زیست را با برگزاری مجمع عمومی و با تکیه بر نظر اکثریت هماهنگ و به پیش برده، حق عضویتها و کمکهای مالی را جمع آوری کرده و اعضای جدید را برای پذیرش نهایی به کمیته مرکزی معرفی می کند.

عضو سازمان در صورت عدم تمایل می تواند در واحد پایه محلی سازماندهی نشود و در ارتباط مستقیم با کمیته مرکزی و یا نهاد یا نماینده معرفی شده از سوی آن قرار گیرد. اما در این صورت باید

ملاحظات بر بحث اساسنامه و ساختار و مسئله مزمن فرقه گرایی

علت آب رفتن سازمان های سیاسی سنتی را نمی توان تنها با گرایشات فردی، فردگرایی و دنبال زندگی شخصی رفتن ابواب جمعی این سازمان ها، افول جنبش، تداوم رژیم ضدبشری اسلامی و عواقب آن و یا حتی کله شقی برخی از فعالان این سازمان ها و انشعاب های کذانی بر سر اختلافات شخصی، توضیح داد بلکه باید به بافت درونی این سازمان ها و ساختار آن ها پرداخت تا به توضیحی دیالکتیکی دست یافت.

بافت قدیمی سازمان ها متأثر از سنت رهبران و بدنه، فرمان رویان و سربازان، مرادان و مریدان بوده است. هرچه آگاهی اعضا و فعالان و آشنائی آنان با بنیادهای آزاداندیشی بالاتر رفته است، بیشتر با ساخت های سنتی تک صدائی و دیکته ای و از بالای کار تشکیلاتی فاصله گرفته اند. در شرایط فقدان آلترناتیو قابل اتکائی در برابر سبک پیشین که بتواند پاسخگوی کار مشترک سیاسی در عین تأمین بیشترین آزادی فکری و سیاسی باشد، گرایش به انفراد و سعت یافته و بر لشکر منفردین افزوده شده است. تصادفی نیست که گرایش به سمت تشکل های غیرحزبی و فراتشکیلاتی فزونی یافته است. امروزه یک سازمان یا حزب سیاسی همه جانبه و پایدار و با آینده تشکلی می تواند باشد که با تأمین چند صدائی جا برای بخش وسیعی از کسانی که زیر سقف آرمائی آن قرار می گیرند برای یک حرکت سیاسی مشترک داشته باشد و در همه حال آزادی بیان و فعالیت آنان در موارد تفاوت، تضمین گردد. چارچوب های کاری و قانونمندی ها و قرارها نیز باید از دل مکانیزم طبیعی کارمشترک و ریتم متوازن آن شکل بگیرند و به ضوابط روتین برای همه شرکت کنندگان در آن حرکت تبدیل شوند. قرارها و قواعدی که در عین حال در هر زمان نیز متأثر از روحیه جمعی قابل تغییر و اصلاح باشند و نه بصورت آیه های ابدی در آیند.

در تشکیلات ما از کنگره اول به بعد تلاش های جدی برای فاصله گیری از سنت مذکور صورت گرفته است اما در عین حال همواره درگیری بین سنت پیشین یعنی طرفداران تک صدائی از یک سو و طرفداران نوآوری و مجال دادن به صدا های دیگر وجود داشته است. مقاومت طرفداران سنت در مسیر خود اخراج ها و دل سردی ها و کناره گیری های جبران ناپذیری را به تشکیلات تحمیل کرده است. آخرین نمونه پایداری سنت به هر قیمت، دونیم کردن تشکیلات بود. با نگاهی به اساسنامه مصوب کنگره اول می توان ریشه مکتوب چرانی این روند را دریافت که مبتنی بر تک صدائی و به تبع آن ساخت سربازخانه ای و از بالا به پایین بوده و علی رقم تلاش هائی که در همین سند به شکلی کلیشه ای برای دموکراتیزه کردن آن صورت گرفته اما نتوانسته است مانع از پروسه سرکوب نظری در سازمان و عواقب آن گردد.

این نوع قواعد و اساسنامه ها که نوعی کپی برداری از اساسنامه های احزاب بوروکراتیک کمونیست سابق و در رأس آن حزب کمونیست شوروی سابق بوده است، سازمان ها از جمله سازمان ما را در حد فرقه ها پایین آورده اند و با ایجاد حصار بر گرد آن ها مجال تنفس آزاد و حیات بخش و تبادل فکری را سلب کرده است.

ما برای تنظیم روابطمان به مکانیزم زنده تر و پویاتری نیازمندیم و قوانندی که بر آن اساس تنظیم و مکتوب شوند، نه به عنوان بندهائی بر دست و پایمان بلکه به عنوان ابزاری کمک کننده به همزیستی گرایش های مختلف همسو در تشکیلات برای شادابی در مبارزه طبقاتی جاری و گشایش به بیرون و هوای آزاد.

به علت ناهمخوانی اساسنامه مذکور با زندگی واقعی تشکیلات ما و زیر فشار افکار عمومی سازمان این اساسنامه ای که دیگر پاسخ گوی نیازهای جاری سازمان نبود عملاً کنار گذاشته شده و روال دیگری حیات عملی سازمان را رقم زده است.

استقرار سازمان پس از انشعاب تحمیلی هم اکنون این مجال را به ما داده است که قرارهای نانوشته ای را که تا کنون ملاک حرکت مشترکمان بوده، برای تنظیم روابطمان در مسیر پیش رو باز بینی کنیم، دقت بخشیم، تنظیم کرده و صراحت دهیم. تدوین این قرارها در

آگاه باشد که موضع رسمی سازمان در آن محیط کار یا زیست را واحد محلی تعیین می کند.

در شهرها و مناطقی که به دلیل کثرت اعضا نتوان فعالیت سازمانی را با اتکا بر یک واحد پیش برد، میتوان چندین واحد محلی و شهری ایجاد کرد که در این صورت، کنفرانس منطقه ای با هدف انتخاب یک کمیته هماهنگی منطقه ای و نیز تصمیم گیری در مورد کل فعالیت سازمان در آن منطقه برپا می شود.

تبصره: شکل گیری واحدها و ارتباط آنها با هم و نیز برپایی کنفرانسها و کمیته های شهری و منطقه ای، تابعی از شرایط امنیتی و الزامات حفظ جان رفقای سازمان است. از اینرو با در نظرداشت میزان این ریسک، کمیته مرکزی و کنگره سازمان تصمیمات لازم را اتخاذ خواهند کرد.

حقوق اعضا، فراکسیونها و گرایشات نظری و سیاسی

1- هر عضو سازمان در صورت مخالفت با این یا آن موضع سازمانی، می تواند با استفاده از امکانات درونی و بیرونی سازمان مخالفت خود را در آزادی کامل بیان کند. تنها در موارد امنیتی و اطلاعاتی است که کمیته مرکزی می تواند مانع انتشار یک نظر شود. طبیعی است کنگره سازمان می تواند این تصمیم کمیته مرکزی را تائید یا رد کند.

2- هر تعداد اعضای سازمان که فکر می کنند با موضع اکثریت سازمان مخالف هستند و یا فکر می کنند گرایش سیاسی یا نظری متفاوتی دارند، می توانند اقدام به تشکیل فراکسیون کرده و با استفاده از امکانات درونی و بیرونی سازمان به تبلیغ و ترویج مواضع خویش و گسترش اعضای فراکسیون خویش همت گمارند.

3- فعالیت و عملکرد هر عضو یا فراکسیون نباید با اصول سه گانه برنامه ای سازمان (شرایط عضویت) ضدیت داشته باشد. اما در جریان مباحثات تدارکاتی کنگره (و با یک زمانبندی معین) این محدودیت نیز برچیده می شود و هر فرد یا گرایشی می تواند کلیه نظرات سیاسی خود را حتی اگر با مبانی کلی برنامه سازمان ضدیت داشته باشد، در آزادی کامل به بحث گذارد.

4- موضع و نظر رسمی سازمان در مورد هر مسئله، در کنگره ها و دیگر ابزارهای تصمیم گیری سازمانی، پس از بحث و تبادل آزادانه اندیشه ها، با رای اکثریت تعیین می شود. اقلیت سازمانی می تواند پس از تصمیم گیری کماکان به تبلیغ و ترویج نظرات خود بپردازد و در صورت تمایل از اجرای موضع رسمی سازمانی خودداری کند و حتی در فعالیتهای مغایر با این موضع شرکت کند، مشروط به اینکه اولاً از جنس مسائل امنیتی و اطلاعاتی نباشند و ثانیاً فعالیت عضو و اقلیت مربوطه با مبانی سه گانه برنامه سازمان ضدیت نداشته باشند.

ژوئن 2011 - خرداد 1390

آرش کمانگر



عین حال پاسخی است به معضل اشاره شده در سطحی فراتر از سازمان ما که خودبخشی از جنبش عمومی کارگری است.

ما اگر این مجال را برای گسست قاطع با سبک کار گذشته در نیابیم و اگر آگاهانه راه کاری برای همزیستی گرایش‌های مختلف درون طیف طرفداران سوسیالیسم به عنوان مبارزان پیگیر ضدسرمایه داری اندیشیده و تدوین نشود، دور تسلسل تمیزه شدن این نیروها از جمله سازمان ما ادامه خواهد یافت.

برای جلوگیری از سرهم بندی سندی کلیشه ای که ربطی به حرکت زنده و واقعی تشکیلات نداشته باشد لازم است که ابتدا درکی روشن و بدون ابهام از برخی موارد کلیدی در این مقطع داشته باشیم.

وفادار ماندن به تأکید درست ما از ابتدای دور اخیر به چند صدانی بودن سازمان الزاماتی را در حوزه سازمان دهی، هویت و حقوق اجزا سازمان همراه خود دارد. در این جا دیگر هویت کل سازمان را یک صدا تعیین نمی کند بلکه هویت آن ترکیبی است از مجموعه این صداها که هر کدام جایگاه ویژه ای در آن دارند. و همین جا رابطه و حقوق و جایگاه کل سازمان و سیمای آن، اکثریت، اقلیت، و رابطه همه این ها با تصمیم گیری و اقدام و عمل سیاسی مطرح می گردد. تلاش می کنم این موارد و رابطه آن ها با کل سازمان و اقدام سیاسی را توضیح دهم.

جایگاه وفاق، توافق و اشتراکات

از آن جا که رفقای سازمان ما از سر تصادف گرد هم نیامده اند و جمع شدن ما گذر آگاهانه از تجربه ای دیرینه است متکی بر اشتراکات سیاسی - مبارزاتی عمیق، پس طبیعی است که در اکثر موارد حرکت سیاسی و موضع گیری ها وفاق عمومی وجود داشته باشد و تجربه دوره های گذشته این را تأیید میکند.

در این حالت موارد توافق و اشتراک، سیمای جمعی مشترک ما یعنی همه راه کارگری ها را بازتاب می دهند.

اکثریت، اقلیت و رابطه آنها با هم و با سیمای عمومی تشکیلات و اقدام سیاسی

زیر چتر اشتراکات سیاسی برنامه ای ما، طبیعی است که در پروسه حرکت، تصمیم گیری و اقدام، مواردی هم پیش بیایند که اختلاف نظر وجود دارد و توافق عمومی صورت نمی پذیرد، حتی اگر مخالف یک تن باشد. در چنین صورتی بسته به فوریت و اهمیت موضوع یا فرصت کافی برای بحث و افتاع وجود دارد و گفت و گوی رفیقانه تا دست یابی به راه حل مناسب ادامه می یابد و یا آنکه ضرورت اقدام فوری، جمع را ناچار به تصمیم گیری و کفایت مباحثات می کند. در این حالت تعیین وزن گرایش‌های الزامی می شود و رای گیری گریزناپذیر. از دل این رای گیری روشن می شود که در تشکیلات ما روی این موضوع معین اکثریت کدام و اقلیت یا گاه اقلیت ها کدامند. در این جا نیز سیمای تشکیلات ما را این مجموعه با صراحت دادن به جایگاه آنان روشن می سازد یعنی اکثریت به عنوان اکثریت سازمان و نه کل سازمان و اقلیت نیز به عنوان اقلیت سازمان همان گونه که هست.

در عمل نیز اکثریت با اتکا به نیروی خود که عمده نیروهای تشکیلات می باشد می تواند در این مورد خاص نظر خود را با نام خود و با توان اکثریت سازمان پیش برد و به اقدام اجتماعی و مبارزاتی تبدیل کند. اقلیت نیز در حد خود نظر و دیدگاهش در این مورد معین را پیش می برد. پس در این جا نیز مشکلی در رابطه با تصمیم گیری و اقدام وجود نخواهد داشت.

اکثریت و اقلیت در وحدتی داوطلبانه، بنیادین و استراتژیک با هم قرار دارند وگرنه گرد آمدن آنان در یک تشکیلات بی معنی خواهد بود. در عین حال آنان بازتاب راه حل های متفاوت برای یک معضل، موضوع و حرکت معین می باشند که در مسیر مشترک آنان قرار گرفته است و در واقع تکمیل کننده هم هستند. در شرایط پیچیده سیاسی- اجتماعی کنونی نمی توان ادعا کرد که همواره تنها یک راه حل برای برون رفت از بن بست های سر راه وجود دارد و حرف آخر

را یک نظر می تواند بزند. این راه حل های متفاوت همگی در مسیر استراتژیک ما قرار دارند، در غیر این صورت کل حرکت مشترک زیر سنوال رفته و دیگر مبنایی برای کار مشترک باقی نمی ماند.

وفادار ماندن به این اصل، همزیستی بلند مدت، آزادمنشانه و همدلانه همراهان این راه مشترک را تأمین می کند.

برای همیشه باید به این سنت سپری شده خاتمه دهیم که اقلیت را در تشکیلات به عنوان نیروی مزاحم، پارازیت و مخل تلقی می کرده و فقط بنا به مصلحت تمهیداتی برای آن می اندیشیده است. اقلیت و یا صداهای گوناگون در تشکیلات ما جزئی تکمیلی، از نقاط قوت آن و یکی از نیروهای محرکه آن در حرکت به پیش می باشند.

تصمیم گیری، سیاست گذاری و هدایت سازمان

در تشکیلات ما به درستی مدت هاست که سیاست گذاری ها و تصمیمات سیاسی اصلی در درجه نخست توسط کنگره های سالانه و در فواصل آن در مجامع عمومی ما که محل حضور بیشترین تعداد از اعضای تشکیلات می باشند و با مشارکت مستقیم آنان صورت می گیرد. این موضوع قدیمی است در جهت خودگردانی تشکیلات و حذف فاصله بین هدایت و مجموعه تشکیلات. ارگان کمیته مرکزی ما نه نهادی بر فراز تشکیلات بلکه در پیوند ارگاتیک با آن و نهاد پیش برنده و اجرایی سیاست ها و تصمیم گیری های سازمان و هماهنگ کننده فعالیت های آن می باشد. در تشکیلات ما همچنین در گزینش اعضای کمیته مرکزی مدت هاست که از نخبه گرانی فاصله گرفته و مشارکت همه رفقای سازمان تأمین شده است. در رابطه با شیوه تکنیکی گزینش این ارگان اجرایی و هماهنگی تشکیلات در فاصله دو کنگره هنوز نیازمند اصلاحاتی هستیم که امیدوارم در کنگره امسال آن را انجام دهیم. پیشنهاد من در این رابطه ضمیمه این نوشته می باشد.

اتحاد هواداران سوسیالیسم

تشکیلات ما به عنوان سازمانی کمونیستی خود را بخشی از جنبش کارگری می داند و به سهم خود برای وحدت این جنبش تلاش می ورزد که علیه سرمایه داری و پسوی سوسیالیسم برای متحقق کردن خود حکومتی کارگران و زحمتکشان مبارزه می کند. ما در این مسیر باید با فرقه گرانی به عنوان مشکل اساسی تا کنونی تشکیلات های سیاسی چه که به جای تأمین وحدت طبقاتی جنبش کارگری ایران با دیوارهای فرقه ای خود موجب انشقاق در این جنبش شده اند مبارزه پیگیر کنیم و پیش قدم همراهی و همکاری با جریان‌ها و فعالانی باشیم که این مشکل را شناخته و حاضرند برای وحدت جنبش مستقل کارگری در مسیر ذکر شده حرکت کنند. مبنای این همراهی و همکاری می تواند همان مبانی برنامه ای ما باشد در عین به رسمیت شناختن تفاوت ها و استقلال نیروهای شرکت کننده زیر سقف پرنسپیی موارد آشنای زیر:

1- مبارزه علیه سرمایه داری در کلیه مظاهر آن در جهت برچیدن سرمایه داری و محو نابرابریهای سیاسی، طبقاتی، نژادی، ملی، جنسی،... و برای متحقق کردن سوسیالیسم از طریق خودحکومتی اردوی کار

2- آزادی های بدون قید و شرط سیاسی در کلیه عرصه های حیات سیاسی- اجتماعی

3- سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی

محورهای ذکر شده در این مطلب مهمترین ملاحظات از نظر من در رابطه با تدوین قرارهانی برای تنظیم رابطه تشکیلاتی ما می باشند. به خاطر اجتناب از طولانی شدن این مطلب از ذکر موارد فنی فرعی که مورد توافق همگی است و کمتر بحث برانگیز خودداری می کنم.

به امید تنظیم قرارهانی که شادابی، چالاک و همبستگی تشکیلات ما را در همراهی با دیگر نیروهای همسو تضمین کند تا نهایتاً بتواند به

در حمایت از گردهمایی مقابل سازمان جهانی کار در ژنو

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران هیچ سطحی از مطالبات ساده شهروندی را تحمل نمی کند، چه رسد به مطالبات طبقاتی و کارگری. استبداد سرمایه داری حاکم بر ایران به درازای عمر ننگینش در برابر این مطالبات، زندان و شکنجه و چوبه دار بر پا کرده است. در این بیدادگاه، اخراج از کار و محرومیت و فقر کارگران و خانواده های آنان امری عادی و روزمره است. کارگران ایران نه تنها به جرم دفاع از تشکل مستقل - که حق بدیهی آنان است- که حتی در اعتراض به حقوق پرداخت نشده خود، از کار محروم و شکنجه و زندانی میشوند!

این سببیت، استبداد و استعمار قرون وسطانی در مقابل چشمان حیرت زده مردمان جهان صورت میگیرد. مردمانی که در جوامع شان ایجاد تشکلهای مستقل صنفی و اجتماعی، پیش پا افتاده ترین حقوق اولیه شهروندان محسوب میشود.

در اعتراض به بی حقوقی کارگران ایران و در دفاع از زندانیان کارگر است که چهار سندیکای چپ فرانسوی، اکسیونی را در ۹ ژوئن مقابل سازمان جهانی کار در ژنو سازمان داده اند.

ما بدون هیچ توهمی نسبت به ماهیت بورژوازی سازمان جهانی کار، از این اقدام مسنولانه که میتواند به نوبه خود فشاری باشد بر رژیم سرمایه داری اسلامی ایران، حمایت میکنیم. و همگان را به شرکت در این اکسیون اعتراضی دعوت میکنیم تا بیدادی را که بر کارگران و زحمتکشان ایران می رود در سطح جهان افشاء کنیم.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران
زنده باد سوسیالیسم، زنده باد آزادی**

۰۵ - ۰۵ - ۲۰۱۱

- سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
- کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان اقلیت
- حزب رنجبران ایران
- کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
- هسته اقلیت

ضمیمه:

پیشنهاد من برای گزینش کمیته مرکزی به عنوان نهاد اجرایی و هماهنگی تشکیلات در فاصله دو کنگره از این قرار است. نهاد های تشکیلات هرکدام از میان خود کاندیدانی را برای شرکت در کمیته مرکزی به کنگره معرفی می کنند. از میان رفقانی که در نهادی فعالیت ندارند نیز داوطلبانی برای شرکت در کمیته مرکزی به کنگره معرفی می شوند. کنگره به روال همیشگی با رای مخفی به تأیید یا رد کاندیداهای کمیته مرکزی می پردازد.

اگر کاندیدانی از هرکدام از نهاد ها به تأیید کنگره نرسید، آن نهاد موظف است که کاندیدای دیگری را به جای وی معرفی کند. بدین ترتیب کمیته مرکزی منتخب کنگره، هم محل تجمع نمایندگان نهادهای تشکیلات است و هم محل حضور داوطلبانی از میان بقیه رفقاً. یعنی شورانی از نمایندگان مجموعه تشکیلات که در عین حال مرکز هماهنگی کلیه فعالیت های تشکیلات می شود.

پیش برد چنین شیوه ای:

- 1- انتخاب کمیته مرکزی را از حالت عدم تعیین پیشین بیرون و دنبال کاندیدا گشتن در آورده و جزئی از وظیفه نهاد های تشکیلات می کند.
- 2- کمیته مرکزی را از حالت جمعی تصادفی و گاهها بخشا کمتر آشنا با فعالیت های جاری تشکیلات در آورده و به حضور مستقیم و هدفمند رفقای در گیر در کار نهاد ها و فعالیت تشکیلات تبدیل می کند. و از آنجا که در حال حاضر مسنولین و نمایندگان نهادها به صورت چرخشی گزین می شوند، مشارکت بیشترین رفقاً را در هدایت و هماهنگی تشکیلات تامین می کند.
- 3- در کمیته مرکزی به خاطر حضور نمایندگان نهاد ها نقش واقعی ارتباط مستقیم با فعالیت ها و حیات تشکیلات تحقق پیدا می کند که مبنای نقش هماهنگ سازی و به تبع آن هدایت فعال حضور سیاسی مجموعه تشکیلات قرار می گیرد.
- 4- انتخاب رفقانی که به هر دلیل در هر دوره در نهادی از تشکیلات فعال نیستند، در کنار فعالان نهاد ها در کمیته مرکزی، مانع از حذف این رفقاً از این نهاد مرکزی تشکیلات می شود و حق دموکراتیک همه رفقای تشکیلات را تامین می کند.

